

اسرار الالامار

حرف

ر - ق

جلد چہارم

تالیف

فاضل ماہند رانی

(ر)

که رابعة النهار گویند بمعنی قسمت
چهارم شب و روز که مقارن ظهر میشود
در خطابی در زیارت آقا سید احمد

(رابعة النهار)

افنان است :

" واشرقت الشمس في رابعة النهار "

راح عربی شراب باده و بساد رآثار
بر سبیل تشبیه سکر و نشاط روحانی
استعمال گردید از آنجمله در خطابی

(راح - راحة)

(راحة)

ببهاثیان سنگسر و سمنان و شه میرزا است قوله :

" وانتعشت ارواحهم من اقداح راح دارت في محفل الاجلال "

الخ و در لوح رئیس است :

" طوبى لك بما اخذت راح البیان (باده) من راحة

(كف دست) الرحمن واخذتك راحة (بو) المحبوب بحيث

انقطعت عن راحة (آسایش) نفسك و كنت من المسرعین السی

شطر الفردوس الخ و قوله :

" باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان

روزگار است و در لوح به نصیر قوله :

مؤتسقی مطبوعات امری

۱۲۹ بیع

۱ وانك لما وجدت منه روائح البفضاء (جمع رائحه بمعنی بو)
 عن جمال السبحان الخ
 راح فعل ماضی متداول در عرف بمعنی رفت گذشت در لوح
 خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی است :
 " وای روح ما راح "

جمع راسیه اسم فاعل عربی و در
 (راسیات) خطابی در دعا و ذکر ملا عبد الفتاح
 تا کوی است :

" بل ثبت ثبوت راسیات الجبال " کوههای محکم و ثابت .
 در لوحی است :

" راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست
 پی برد " الخ مراد ابو ذر غفاری
 از اصحاب النبی است که راعی غنم و شبان بود .

فعل ماضی عربی از مصدر روق در خطاب
 معروف به عمه است :

" وخضلت ونضرت وراقت من فیفس
 بیانك " از فیض بیان توصاف وپاك و نیکو وخالص شد .

لوحی معروف بلوح رام است که در
 اصل فارسی بمعنی خوش و شاد و خرم
 (رام)

وغيرها آوردند قوله :

" بسم الله البهيّ الابهى اتقوا الله يا ملاء الارض ولا تظنّوا
 في ما ذكرناه في اللوح باسم الرّام الذي يشربون منه
 الناس ويذهب به عقولهم بل نريد من هذا الرّام رام
 الذي يزداد به حبّ الله كثر الله وفيضه وسبيل الله
 وتسنيمه وخر الله وحنائته كما نزل في الفرقان خمر
 لذّة للشاربين اياكم ان تبدلوا خمر الله بخمر انفسكم
 وانتم لا تتقربوا بها لانها حرمت عليكم من لدن الله
 العليّ العظيم " .

عربی درفش و بیرق و علم بزرگ در میدان
 جنگ که با فرمانده جنگ همراه و مقاتله
 (رایه)

در پیرامون آن است .

رایات جمع . در کتاب ایقان حدیث مروی " اذا ظهرت
 رایة الحق لعننا اهل الشرق والغرب " مسطور میباشد و در
 روایات " اذا رفعت " هم نوشتند . و حدیث مأثور
 " رایات السّود " در حقّ جناب ملا حسین بشرویه و اصحابش
 بیان فرمودند . در تاریخ ابن خلدون است :

" قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقتل عندكم ثلاثة
 كلّهم ابن خليفة ثم لا يصبر الى احد منهم حتى تطلع الرايات

السُّود من قبل المشرق فيقتلونهم ثم ذكر شيئاً لا اضبط قال
 فاذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله
 المهدي عن علي قال النبي يخرج رجل من وراء النهر يقال
 له الحرث عليّ مقدمته رجل يقال له منصور يوطى اويهمكن لال
 محمد كما مكنت قريش لرسول الله وجب على كل مؤمن ان قال
 اجابته .

صفت مشبهه عربى بمعنى آقا وصاحب
 (رَبِّ) وسازنده برپاکننده ومرئى . ارباب
 ربوب جمع ونام وصفت خدا میباشد
 ودر مواضع كثيره از قرآن بمعانى مذکوره استعمال گردید و مقام
 نقطه البيان طبق مواعيد قرآنيه قوله :
 " يوم يأتى ربك " وقوله :
 " يوم يقوم الناس لرب العالمين " وامثالها ماكه در آثار مرويه
 از ائمه اهل البيت تفسير و تأويل بظهور و مظهراتم ولايت كبرای
 الهى وقائم اهل البيت گردید . با تطبيق عدد نام عليه محمد
 بين مؤمنين بنام رب مشهور بودند و در مواضع بسيار از آثار و
 توقيعات غالباً بطريق استدلال مذکور است از آن جمله در توقييع
 خطاب بمحمد شاه است قوله :
 " لان عدة اسمى مطابق باسم الرب الذى قد قال الله

سبحانه واذ تجلّى ربك للجبل الخ ودر آثار و افواه اهل
 بها رب اطى چنانچه مقام ابهين رب ابهى خواننده
 ميشدند . در کتاب اقدس است قوله :

" هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الا بهى " ودر لوح
 خطاب به حاجى محمد اسمعيل ذبيح است قوله :
 " منهم من قال انه ادعى الربوبية قل اى ونفسى وهذا
 لهو والمعود فى الصحف والالواح "

جمع ربه مؤنث رب وجمع حجله
 (رَبَّاتِ الْحِجَالِ) بمعنى زنان صاحب حجلة و حجله
 نشين و عفيفه مستوره . در رساله

سياح در شأن جناب قرّة العين است :
 " اگرچه از ربّات حجال بود لکن سبقت را از فحول رجال ربود "
 و در خطايى ديگر است :

" اين رتبه الحجال بقوتى ظاهر شد " الخ .
 در لوح خطاب به حاجى محمد
 اسمعيل ذبيح قوله :

(رَبَّوَاتِ)
 " ليستدف بذلك ورفاء حبك فى
 ملائكة الكروبين برهوات المقدسين ونغمات المقربين " ودر لوح
 به نصير قوله :

وإذا شربوا أخذهم جذبات الرحمن ونفحات السبحان
نطقوا في أعلى الفردوس برهوات الانس " جمع رَيَّوْ بمعنى
صدای بلند تنفس .

در خطاب معروف به عمه است :

(رَبِّي)

" فهطلت الغيوث على التلول والربى "
جمع رَيَّوَة بمعنی تپه یعنی بارانها

برتلها و تپه ها فروریخت .

عربی در بزرگ وبسته در لوح به
ناصرالدینشاه است :

(رِتَاج)

" سوف تشق اليد البيضاء جيباً لهند "
الليلة الدلما ويفتح الله لمدينته باباً رتاجاً " یعنی آید
هنگامی که دست توانا این شب تاریک را گریبان بگشاید و خدا
برای شهر خود دری بزرگ وبسته باز نماید .

در لوح خطاب به سلمان است :

(رَرَّع)

" قل ان ارتعوا ياقوم في تلك الايام
في رياض المكاشفة والشهود " خورشو

خوشی کنید در این روزان در بسا تین کشف وشهود .

(رُجَّج)

رُجَّج جنهید ولرزید . در کتاب ابقان
در نقل از انجیل متی است :

وقوات الارض ترتجج "

عربی بمعنی کناره . أرجاء جمع بمعنی
کناره ها ونواحی و اطراف . در خطاب
در ضمن طلب مغفرت برای زین المقربیر

(رَجَاء)

در وصف کربلا است :

" وتعطر أرجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من سائر
سيد الشهداء " .

اصفهانى برادر حرم منقطعه با
اعظم ملقب به قهیر بابی ازلی .

(ملا رجعی)

عربی مضطرب ولرزان از غصن اعظم
عبد البهاء در افلاکیه است قوله :

(رَجَّج)

" وجعل اجسام هذه الافلاك الروحا
لطيفة ليينة سيالة مایعة مواجة رجراجة " که متداول
رَجراج هم استعمال کنند یا از اشباع فتحه راء ثانی السو
پدید آمد تا توازن دو کلمه حاصل شود .

بمعنی بازگشت نفوس بشریه باین عال
بعد از موت . از عقاید شهیره امامیه

(رَجَّعَت)

و ماثور در آثار مرویه از ائمه خاندان
پیمبر و خصوصاً در کتاب بیان و آثار این امر بتفصیل میباشد

در لوح خطاب به نصیر است :

"نقطه اولی روح من فی الملک فداہ بمحمد حسن نجفی کہ از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده اند کہ مضمون آن اینست کہ بلسان پارسی ملیح مذکور میشود کہ ما مبعوث فرمودیم علی را از مرد او و او را بالواج مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه کہ عبادت نموده ای و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را کہ امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتہی حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید کہ چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی کہ فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاحظه بسطامی بوده "

در لوح رئیس است قوله :

(رَجْم) "وكان القوم ان یرجموه فی المرصد والاسواق در تقدیر "وكان القوم یکادون " یا "یؤدون" یا "بقرب" یعنی مردم نزدیک بآن بودند و خوش داشتند کہ ویرادر کسینگاه ها و بازارها سنگسار کنند .

عربی زمین گشاده و میدانگاهی . در

(رَحْبَة)

مناجاتی از غصن اعظم عبد البهاء است
"وَأَمْرٌ جَبِينِي بِتَرَابِ رَحْبَةِ فِرْدَانِيَّتِكَ"

پیشانیم را با خاک میدان درگاه تنهائی و یکتائیت میسایم و میالم

عربی آسیا : باب الرَّحَى مرکزی برای

بابیان و بهائیان از عصراول در اردستان

(رَحَى)

ضمن آن نام ذکر است .

عربی شراب ناب اعلی . در قرآن در

(رَحِيق)

وصف خوشی اهل بهشت است :

"يسقون من رحیق المختوم ختامه مسك"

یعنی از شراب مهر کرده عنبرین نوشانده میشوند " و در آثار

این امر بسبب تشبیه کثرت استعمال یافت از آنجمله در کتاب

اقدس است :

"فتحنا ختم الرَّحِيقِ المختومِ باصابعِ القدرةِ والاقتدارِ" و در

لوح نصیر قوله :

"ای نصیر ای عبد من تالله الحق غلام روحی با رحیق ابھی

در فوق کل رؤوس الیوم ناظر و واقف" و در لوحی دیگر قوله :

"جمیع علماء و فقہاء و رجال ارض ذکر رحیق را شنیده اند و

همچنین ذکر کوثر و سلسبیل را و لکن در این ایام کہ مکّم طور

بر عرش ظهور مستوی و فرات رحمت و سلسبیل بیان و کوشه عرفان
از زمین و بیسار جاری و ریحیق علم از قلم رحمن ساری اهل ارض
از آن ممنوع و بی نصیب الا من شاء الله

صفت از رحمت بمعنی راحم و از اسماء
(رَحِيم) الله شد و اشخاص کثیره از مسلمین
بدین نام و بنام عبد الرحیم مسمی بودند
و از مؤمنین این امر بسیاری که در تاریخ طح ق نام برده
گشتند در آثار طرف خطاب و نام برده گردیدند چنانچه در
آثار و توقیعات ضمن لغت حیات و خلیل ذکر آقا سید ابراهیم
خلیل تبریزی بنام رحیم ثبت میباشد و در لوحی است قوله :
"وهو العزيز العظيم الاعلى فجزاك الله يا رحيم منا جزاء
حسناً..... و بعد آنچه از باساء و ضراء و فرح و رضا که در
سبیل الهی به آن عبد درین امر الخ و نیز آقا سید عبد الرحیم
اصفهانى که شرح احوالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور
گردید در الواح بسیار مذکور منها قوله :
"هو العلى الرفع الامنع الاعلى ان يا رحيم مر على البلاد
كنسائم الروح ليجدد بك هياكل العباد بطراز الله المهيم
العزيز القدير و اذا وردت ارض الالف (اردستان) فاحضرين
يدي اسمنا الذى سميناه بفتح الاعظم..... ذکر همین بدیه

ماورد علی نفسی المظلوم و کن من الذاکرین ایاک ان لا تزد
ولا تنقص و تکلم بالصدق الخالص لعل یؤثر قولک فی صدور
المقربین و یخلصهم عن حجاب الوهم الخ و در ضمن فتح
نیز ذکر است .

عربی گشایش و سهولت در زندگانی .
در لوح حکما است :
(رَخَاء) "ان بعد کل شدّة رخاء"

عربی صفت بمعنی نرم و خوش و گوارا .
در خطابی در منا جاتی است :
(رَحِيم) "رب اجعل یومهم هذا سعید الایام"
..... رخیمة الصبا

رزیئة . رز . مؤزئه عربی منقصت و مصیبت
بزرگ آرزاء رزایاء جمع در لوح
(رَزِيَّة) اتحاد است :

"مقصود از حمل این رزایای متواتره الخ و در شعر مشهور
متنبی است :
رمانی الدهر بالآرزاء حتی

فؤاد فی غشاء من نبال

فصرت اذا اصابتني سهام

تَكَسَّرَت النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ

که مرکز عهد و میثاق بآن تمثل میکردند .

نم باران . در لوح خطاب به میرزا

بدیع الله است قوله :

(رَزَاذ)

" وِلِلْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ رَزَاذًا "

صفت پست و ناپسند . رزائل جمع

(رَزِيْلَة)

در لوح حکما است :

" قُلْ يَا قَوْمِ دَعُوا الرِّزَائِلَ وَخُذُوا الْفِضَاءَ "

عربی پیام و نامه و صحیفه . در خطاب

(رِسَالَة)

شفاهی غضن اعظم عبد البهاء برای

جمعی در مقام توصیف نامه های ابهی

است :

" رسالات النبي للملوك توجد في احاديث البخاري كل واحدة

لا تزيد عن اربعة اسطر "

عربی بمعنی فرستاده از خدا . در لوح

(رَسُولٌ وَمُرْسَلٌ)

رئیس است :

" هذا يوم لو أدركه محمد رسول الله

لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين " ودر لوح به عبد الوهَّاب

است :

" انبياء ومرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حَقَّ

آمده اند " ودر لوحی است :

" وهمچنین در ظهور رسول روحی فداه " الخ که مقصود

حضرت نبی عربی است ودر مناجاتی در ایام صیام :

" الى ان انتهت الكتب الى البيان والرسول بالذی سمّيته

بعليّ (حضرت نقطه)

وازشاهیر مؤمنین باین امر رسول و عبد الرسول نامانی را در تاریخ

ظهور الحق شرح احوال داده شد ودر ضمن نام بهنمیر نیز

ذکر آقا رسول است و لوح فارسی معروف :

" انا الذی قد كنت مخزونافي قباب الدنيا ان يارسول اگر

از سما " شمس معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف " الخ .

خطاب باقا عبد الرسول (شهید) شهر قمی است .

مصدر عربی بمعنی پاشاندن آب و مانند

آن . در کتاب اقدس است :

(رَشَّ)

" رَشَّ عَلَى الْأُمَمِ " بر ملل واقوام

پاشان .

د مبة اولاً . ترشیح مصدر عربی بمعنی

نم آب زدن و پاشیدن . در لوح رئیس

(رَشَّح)

است :

" قدرشحننا منه على القبور وهم قيام ينظرون " ودرسورة الذبح است :

" ان يا جمال الاولى رشح على الممكنات من طمطمام فيفرضلك "

شهر معروف وكرسى حكومت ولايست
(رشت) گیلان در ایام ابهه مرکزی از مراکز

این امر در ایران شد و در الواح و آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله از مرکز عهد ابهه است قوله :

" بدایت این فتنه از جهلای امت وعلما در ایران در ولايست رشت در ماه مارس ۱۹۰۳ که مطابق محرم ۱۳۳۱ واقع برهسا گشت " الخ راجع بفتنه اصفهان ویزد است که تفصیل آن واقع و کیفیت آغاز از رشت در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد.

فارسی غیرت بر نعمت و صفت خوب دیگری
(رَشَك) در لوح معروف بمانکچی است :

" بگوای مردمان تاریکی آزرشك روشنایی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنایی آفتاب را "

در لوح خطاب به نصیر است :
(رِصاص) " تا آنکه بالاخره جسد نصیر مراد رهوا

آویختند و بر صاص غل و بغضا مجروح ساختند " رصاص رصاصه البندقیه بمعنی گلوله تفنگ

مشداول میباشد .

در مثنوی ابهه است :

" پاك كن اين قلبهائى بر حسد " (رَصَد)

نقد کن این قلبهائى بر رَصَد
بمعنى دیدبان گنج وقلب بمعنى سيم و زرمغشوش بمعنى سيم وزرهای ناسره بر گنجینه و دیدبان .

در لوح رئیس است :

" نسأل الله ان يوفقك على حبه ورضائه " (رَضَا)

..... ارض بما جرى من مبرم القضاء و

کن من الصابرين " ودر مناجاتی است :

" وانت تعلم يا محبوب البهائه و مقصود البهائه انه ما اراد الا حبهك ورضائك (شاید اصل نسخه هارضا رَضاك بود) "

و مقام رضا مقامی روحانی و اخلاقی است و در آثار این امر رتبه بر سر ارجمند دارد حتی در لوح رساله جواهرالاسرار بعد از مقام فنا از ماسوی و بقاء بالله ذکر شد . و از الواح شهیره است :

" هذا مدينة الرضا فارخلوها ياملأ الراضين فاعلموا ان للرضا مراتب مالا نهاية له وانا نعلمكم بما يجري من قلبي وهذا يكفيكم من ملل الاولين والآخرين ومن يريد ان

يسلك سبيل الرضا ينبغى له ان يكون راضياً عن الله بارئاً
 فيما قدر له واما جري من قلم عليّ بالحق وبكل ما ورد من
 عنده على الواح قدس حفيظ وان يكون راضياً عن نفسه وهذا
 لم يكن لاحد الا بعد انقطاعه عن كل من في السموات ان كنتم
 من العارفين لان الانسان لو ارتكب في نفسه اقل من ذر من
 الفحشاء لن يرضى عن نفسه وهذا ما شهدناكم بالحق لتكونن
 من الراضين وبان يرتقى الى مقام يكون الشهد والسّم عنده
 سواً لان رضاء العبد عن بارئه لن يثبت الا برضاءه
 عن احبّاء الله الخ ومشاهير عظامى بالقباب واسماء اعلام
 ازین ریشه در این امر شهرت یافتند و سید محمد رضا نام
 والد اعلیٰ ضمن علو ذکر است و :

حاجی میرزا رضاقلی برادر پداری ابهی که ضمن نام داهیبه
 زکری از او است و او بسال ۱۳۰۵ هـ ق بعزم معالجه چشمش
 به اروپا وارد شد و بعد از معالجه بطهران برگشت و حدیث
 کساء معروف نزد شیعیان را بنظم آورد که آن رساله بسال
 ۱۳۱۵ باقداّم ابراهیم خان معین نظام بن محمود بطبع
 رسید و حاجی در طهران بسال ۱۳۱۱ درگذشت و در نجف
 مدفون گشت . خطاب باو در لوحی است قوله :

" هو الله تعالى اگرچه دفتر عاشقان ببیان طی نشود و نامه

مشتاقان بقلم امکان نپذیرد الخ دیگر :

رضاقلی تفرشی راجع باو و همهرانش در لوحی است قوله:
 " این ارض (عکا) بسیار مضطرب است و این مظلومین مابین
 حزبین مبتلا (مسلمین و باهیین) این معلوم است که بسا
 هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و میشود تفکر نماید
 نفوسی که مع نقطه در ساعات محبوس بوده اند و همچنین که در
 طبریّه مع حبیب جمع شدند (مجتمعین در قلعه طبری با
 حضرت قدّوس) از اشتدّ الا مر اشتدوا و ارتكبوا ما ارتكبوا
 كذلك قضی و یقضی ان ربك لهو القائم المقدر الذی لا یمنعه
 شیئ عما اراد انه لهو العليم الحكيم قد ظهر ما نزل فی الالواح
 التي نزلت فی العراق و فی ارض السّر و فی اول و زودنا
 فی السّجن الاعظم (ظهور ناعقین و دعوات و انقلابات داخلیه
 و بلایا) ان ربك لهو الخبیر ثم اعلم ان الرضا قبل قلی قد بغی
 علی الله المقدر العزیز " و در خطابی شفاهی برای جمعی از
 دوستان است :

" رضاقلی ازلی از جمال مبارک چیزی خواست و چون قبول نشد
 جمیع احبّاراً تحریک و افساد کرد بدرجه ای که خواستند بسا
 غداره هجوم کنند و جمال مبارک را العیاذ بالله با مکر گرفته از
 بالای خانه بزیارند ازند و من آگاه از مکر آنها بودم ولی سکوت

و صبر کردم و چون بغایت درجه جسارت رسیدند خدا آنها را
 باشش تن بقتل آورد. و در بیانی دیگر است :
 " رضاقلی ازلی سبب در قتل هفت نفر شد که خود از آن جمله
 است آیاسم پاشی در اجسام بی تأثیر میشود " الخ و تفصیل
 احوال حاجی میرزا رضاقلی و میرزا رضاقلی تفرشی و همراهانش
 در ظهور الحق شرح و بسط یافت .
 و میرزا محمد رضا منشاری ملقب بر ضی الروح در لوح
 به آقا سید عبد الرحیم اصفهانی در حق او است :
 " وان توجهت الی دیار آخری و رأیت زین المقربین ثم رضی
 الروح زگرهما بذكر الله ثم انشر هذا اللوح لهما ليطلعا بما
 ورد عليهما من عبادنا الذين غرتهم الاسماء (بابیهاکه فریفته
 نام ازل شدند) و از الواح خطاب با او است :
 " هو العلی الاعلی ذکر الله فی شجرة الفردوس لملأ العالمین
 و منطق الحق فی جبروت الامر بعد الناس الی مناهج الحق
 لسالکین " الخ .
 و استاد غلام رضا شیشه گر عارف معروف که مرابطه اش را
 بعضی از اجله مؤمنین و مساعدت هایش با این طائفه در تاریخ
 ثبت است بسال ۱۳۰۱ درگذشت و :
 آقا سید محمد رضا شه میرزادی از مؤمنین ایام بیان که

سروکار با اصحاب قلعه داشت و بتعلق مخصوص قدوسی ممتاز
 بود در دوره ابهی از مبلغین و بزرگان روحانی این امر شد و
 لوح عدل بنام و خطاب با و صدور ریافت و افتخاراً بمقام و نام
 بقية السيف قلعه طبرسی رسید و در حق او است قوله الجلیل:
 " ان با قلم الاعلی فابتعث عند الذی سمی بالرضا بعد نبیل
 من مظاهر العدل فی ملکوت الانشاء وان عدله ایمانه باللّه
 ولا یعادله عدل السموات والارضین "
 و ملاّ رضا یزدی در لوحی راجع با او است قوله الجمیل :
 " اگرچه يك نفر از دوستان قدری خارج از حکمت تکلم نمود ولیکن
 عفا الله عنه فضلا من عنده " الخ که بیان حبشش در سجن
 طهران بسال ۱۳۰۰ هـ ق و تکلم مذکورش باشهزادگان در
 ظهور الحق ثبت است . و در سفرنامه بغرب خطابی از مرکز
 میثاق در خصوص آقا رضا قناد شیرازی چنین مسطور است :
 " ذکر صعود حضرت آقا رضای قناد مهاجر روحی لتربته الفداء
 و علو مقام ایشان میفرمودند و اینکه من باید خود بارض مقدسه
 برسم بدست خود قبر نورانی او را تعمیر نمایم و زیارت بخوانم "
 الخ و خطاب به :
 آقا محمد رضا بیرجندی عنقریب ذکر است و دیگر نام :
 حاجی محمد رضا شهید در عشق آباد ضمن نام عشق آباد

وزیرت است .

عربی جمع رَضَم تخته سنگ بزرگ
در لوح سلطان به ناصرالدینشاه است
" لوینظر احدٌ فی الدّین ناموا تحت

(رِضام)

الرّضام (که مراد تخته سنگهای موضوعة بر قبور است) وجاوروا
الرّغام (بفتح راء بمعنی خاك و مراد خاك قبر میباشد) هل
يقدر ان يميز رَمَمَ (بكسر راء و شاید هم بضم راء جمع رَمّة بكسر
ياض راء و شدّ میم بمعنی يك قطعه كهنه پوسیده) جماجم
الملوك عن براجم (بندهای انگشتان دست و پا) الملوك
یعنی هرگاه کسی بآنان که زیر لوحه سنگهای بزرگ غنوده و
بجوار خاك آسوده اند بنگرد آیا تواند تکه پوسیده های
کله هایشان را از استخوانهای بنده انگشتان دست و پای
بنندگان تمیز دهد ؟

عربی سنگ . در لوح به شیخ سلمان

است : (رَضراض)

" در رَضراض ساقیه ابن العرب مشی
نمودند " الخ ساقیه بمعنی نهر کوچک و ابن العرب شیخ
محبی الدّین شهیر و مراد از این که بر سنگ نهرچه ابن العرب
مشی نمودند اینست که بذوق و عرفان و طریق او گرویدند و در

ترجمه بهامش نسخه خطیه قدیمه از لوح مذکور ساقیه نزدیک
مشاهده شد .

اصلا مصدر بمعنی خوشنودی و پسند
و قبول و در عرف اسلامی بمعنی جنّت
(رِضوان)

متداول و شایع گردید . در کتاب اقدس
است قوله :

" انه اراد ان يراكم على آداب اهل الرّضوان في ملكوته
المتنع المنيع " و در کتاب ایقان قوله :
" هرگز بر رضوان معرفت ربّ العزّة داخل نشود " و در کلمات
مکنونه است قوله :

" ای بنندگان من شما اشجار رضوان منید " و در سورة
القميص است قوله :

" وعلى باب هذا الرّضوان ملائكة الا مر لموقوفون " و در لوحی
بحرف البقاء که در نام حور ثبت است قوله :

" واخذت كوب الحمرا " بیدها الیمنی لتسقی من رضی به هذا الرّضوان
فی جنّة الرضوی فسبحان من خلق فسوی " و مراد رضوان
امراهی است .

و نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج
بغداد عَلم بود که جمال ابهی باعائله در آنجا نقل مکنان

داشتند و بر آن عید دوازده روز نیز نام گردید و در خصوص آن آیام در لوح حج بغداد چنین مذکور است :

" ايرب هذا بيتك التي فيه هبت نسعات جودك و عنایتك و فيها تجلّيت في سرّ السرّ بكلّ مظاهر اسمائك و مطالع صفاتك و ما اطلع بذلك احد الا نفسك العليم ايرب هذا مقام الذي كان فيه امرك في سرّ السرّ و ما تحرك فيه شفتك على ما اردت و سرّت فيه وجهك المنير و كنت فيه في غيب الغيب و سرّ السرّ بحيث ما عرف نفسك احد من العالمين اي ربّ هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك " الخ و در یکی از آثار با مضامین خادم ۶۶ چنین مسطور است :

" حبيب روحاني آقا محمد رضا ابن من فاز و هاجر عليهم ما بها اوله ملاحظه فرمایند بسم ربنا الا قدس الاعظم العليّ الابهی حمد مقدّس از بحر موج زد و عنایت حق جلّ جلاله بکمال اوج ظاهر مخصوص هر يك از اولياء مذکور بحریبان ظاهر و کتاب مبین نازل از حق تعالی شأنه میطلبیم بقرائتش مؤید شوند و سرّ خدمت امر موفّق آنّه هو القادر المهيمن المختار در یوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم درستانی که بر رضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت بسه آیه مبارکه نطق فرمود یکی آنکه سیف درین ظهور مرتفع است و آخر هر نفسی قبل از الف سنة ادعا

نماید باطل است و سنه سنه کامل است تفسیر و تاویل درین فقره حرام است و ثالث حق جلّ جلاله در آنحین بر کلّ اشیا به کلّ اسماء تجلّی فرمود و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه دریک مقام است و آن اینکه آنچه از اسماء تلقا وجه ذکر شود کلّ حیاً میّتاً بذکر مالک قدم فائز میشوند طوبی للغائزین "

و الواحی که در سنین متعادیّه بعد در شأن آن دوازده روز صدور یافت بسیار و کثیری متداول است که در آنروزها تلاوت کرده میشود از آنجمله خطاب بسید حسن در تفریش قولیه :

" هو العليّ العالی القیوم قد ارتفع نداء الله عن يدین الرضوان نداء الذي يسمعه حقایق کلّ الاشیا بین الارض و السمما "

بانی انا الله لا اله الا انا الواحد الوتر الا حد انتم یا ملا الارض لا تمنعوا از انکم عن اصفا کلمة الله فی هذه الايام و توجهوا الى شطر القدس بقلب طاهر مرر ان اخرجوا من مدینه الوهم و التقلید ثم ادخلوا رضوان التوحید و ان هذا ما امرتم به فی کلّ الالواح من لدى الله العالم الفرد الصمد قدسوا انفسکم عن حجبات الهوی لتسمعوا نداء الله عن الشجرة المرتفعة لدى الباب بانّ هذا لجمال السبحان و سرّ الرحمن قد ظهر علی هیکل الانسان و ينطق بما کنز فی البیان من لدن عزیز

مستمدان اشهدوا یا قوم بآئه لا اله الا هو وانه لهوالمختار
 قی کل ما یشاء ولا یمنعه شیء عما خلق بین الارض والسما و
 ینزل الرحمة علی من یشاء من عباده من غیر حد ولا عد قل
 ات السماء بدخان الافتتان وغشت الناس حجاب الإمتحان
 وبقی الملك یومئذ لله الذی بیده ملکوت کل الاشیا وما اتخذ
 لنفسه شریکاً ولا ولد قل اصل العرفان فی تلك الايام هو
 عرفان الله و مظهر نفسه ومن فاز بهما فقد فاز بكل الخیر ومن
 اعرض عنهما انه لن یذكر عند الله ولن یفد وهذا عرفان الذی
 لن یتغیر بدوام الله ومن ذلك یتغیر بمشیة الله وامره كذلك
 نطق الوراق ثم اغرد الخ ومقداری در ذکر عید رضوان
 ضمن نام عید ذکر است ونیز نام رضوان در الواح و آثار ایمن
 امر لقب شهرنیشا بورمیباشد وبرقریه ای نیز در قرب خونیک
 بیرجند متعلق ببهائیان اطلاق گردید .

ولقب ورقة الرضوان در الواح بسیار بخواهر دوم جناب
 ملاحسین بشرویه ونیز بشاهزاده خانم شاعره مسماة به شمس
 جهان ومتخلص به فتنه اطلاق شد ولوح : " هذه ورقة
 الرضوان " خطاب بملایحی در تسه میرزاد میباشد ونیز
 باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرقی عکا مرتبط با این امر
 معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نامبرده شد .

عربی بمعنی اضطراب ولرزش . در لوح
 (رَعْدَة) رئیس است :

" ايرب قد اخذت رعدة الظمء " و
 در صورت زیارت حاجی زبیح کاشانی
 " وشربت رحیق الاستقامة فی يوم فيه ارتعدت (لرزید) فرائض
 الاسماء (یا الهای نامها) " مراد آنکه نامداران بیانی مانند
 میرزایحیی ازل وغیره در جنبش رشک واعراض افتادند . و در
 مناجاتی در خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً مُرْتَعِدًا (لرزان) من
 سَخَطِكَ " .

عربی در لوح سورة الاستقلال است قوله:
 (رَعْن) " ان ارتقبوا يوم الذی فيه یأتی الله
 علی غمام العز كما اتی بالحق وتقر فیه

عیون المخلصین وتغیر وجوه المشرکین وتنظر فیہ السماء
 وتندک الرعن " رعن کوه کشیده ممتد و دماغه کوه است ومحضر
 تطبیق با اسجاع جمل بفتح عین فرمودند .

جمع رغیبة عربی بمعنی بخششهای فراوان
 در خطابی در وصف شهداء خراسان
 (رَغَائِب) است قوله :

" ولم يعاشروا يا محبوبى الشعوب والقبائل إلا بكل عطاء
ورغائب "

عربی خاک ورمل . در لوح سلطان
است :

(رَغَام)

" لو ينظر احد في الذين ناموا تحت
الرضام و جاورد الرغام " الخ که در رضام شرح است .

عربی گشایش و فراخی و فراوانی . در
خطابی و ساجاتی است :

(رَعْد)

" وتركوا رَعْدَ العيش والرّخاء "

هر گشایش و آسایش را وا گذاشتند .

در لوح رئیس در شأن فرعون است :

" انا اظهرنا للكليم من بيته رَعْمًا لا نفه
(بخوار کردن بینیش و اذلالش) انا

(رَعْمًا لِأَنفِهِ)

کنا قادرین "

عربی شکسته خورده و مندرس و جثه
میت . در لوحی است :

(رُفَات)

" لا تنظر الى الارض ومن عليها الا كُرْفَاتٍ

اخذتها الارياح من كل الجهات "

مخدّه بالش مسند . در قرآن
در وصف اهل جنت است :

(رَفْرَف)

" متكئين على رفرف خضر و عبقري حسان "

ولی در اصطلاح شیخ احسائی " رفرف اخضر " نام و مقام
طبقه ای از طبقات و مقامات جنان میباشد . و در شرح ها است
قوله :

" يرى السالك في ارض الرفرف كلاً مقامه و يشاهد نعيم الآخرة
و در صحیفه العدل در حق شیخ احسائی این عبارت است
قوله :

" بل آن مستقر کرسی وحدت در جنت رفرف بین یدی الله
الخ در کتاب ایقان است قوله :

" علم انقطاع بر رفرف امتناع بر افراشته اند " وقوله :

" زیرا که آنحضرت همیشه حتی است بحیات الهی و در رفرف
امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن " وقوله :

" بر رفرف غنا طایرند " و در کلمات مکتونه است قوله :

" ای پسر حَبّ از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتعاع عشق

قدمی فاصله " الخ و در لوحی است :

" جمیع اهل ملاء جنت اعلی و سگان رفارف به قامت حیر گشتند "

و در خطابی است قوله :

" فوربى ان طير الروح يرفرف فى هواء التقدیس " یعنی مرغ
روح در هواء تقدیس پرمیزند .

شهری معروف و مرکز قدیم بهائی در
(رفسنجان) قسمت کرمان در دورهٔ ابهی تأسیس
یافت و اوضاع و رجال و واقعاتش در
ظهور الحق ثبت است . و آنانی که در آثار غصن اعظم
عبدالبهاء طرف خطاب واقع شدند قوله :

"رفسنجان جناب آقا احمد و آقا محمد علی آقا ابوالقاسم
حسن آبادی جناب آقا علی اکبر جناب آقا محمد صالح آقا
طاهر حسنخان حاجی میرزا محمد خان کر بلائی یوسف آقا
میرزا محمد طبیب آقا سید کاظم محمد ابراهیم آقا عبد الرحیم"
وقوله :

"رفسنجان جناب آقا محمد حسن بن میرعلینقی و آقا حسن
اخوی آقا محمد علی و ابراهیم بن آقا محمد حسن " و نیز :

"رفسنجان جناب آقا میرزا عبد الله قنار " وقوله :
"رفسنجان جناب آقا محمد نوقی باید در هر دم صد هزار
شکرانه نماید که مانند حضرت مسیح اورا بار خنی صبیح و ملیح
در سبیل جانان بر آن حیوان سوار نمودند و در کوچه و بازار
گردانند " الخ .

رُفِع مصدر عربی بمعنی از جای برداشتن
(رفع) در کتاب اقدس است :

" ورفعنا عنه حکم الحد فى الكتاب "
وقوله : " قدرُفِع حکم الجماعة " وقوله :
" كذلك رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشياء " و در
برخی از آثار ذکر " رفع القلم " در بعضی ایام مهمه شد
چنانچه همین کلمه " رفع القلم " در آثار اسلامیه در موارد دیگر
استعمال گردید مانند :

" رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتى يبلغ والنائم حتى يستيقظ
والمجنون حتى یفیک " و نیز :
رفع بمعنی بالا بردن . در لوح رئیس است :
" وقد اظهرنا الامر فى البلاد ورفعنا ذکوبین الموحدين "
و در کتاب اقدس :

" لعلّ بذلك امر الله ترفعون " وقوله :
" قد صرح نقطة البیان فى هذه الآیة بارتفاع امری قبل امره "
وقوله :

" سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " وقوله :
" واهل هذا المقام الذى باسم الله مرفوعا " و نام :
مرفوع که در اصطلاح بیان بر متوقی اطلاق میشود اسم

مفعول از همین معنی است یعنی مقامش بلند گردیده است .
رَفَاعَى طائفه و طریقتی از تصوف منسوب با حمد بن ابی
الحسن علی رفاعی از اولیاء قرن ششم اسلامی . در لوحی
است قوله :

" و همچنین جمعی هستند بر فاعی معروف اند آن نفوس بقول
خود در آتش میروند و در احیان جز به سیف بر یکدیگر میزنند
بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند
كَلَّ ذَلِكَ حَيْلٌ وَمَكْرٌ وَخَدَعٌ مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ مِّنْ
الْخَاسِرِينَ " و در ضمن نام اردستان ذکر رفیعانام است
و در ضمن نام امریکا ذکر رفیع الکیمی مصری مترجم حاجی
عبد الکریم طهرانی میباشد و در نام صعود هم ذکر است .

عربی بمعنی لگدزن . در ذیل نام
کرمان ذکر است . (رَفُوس)

عربی بمعنی مصاحب و همنشین همراه
و مهربان و انباز و در قرآن اطلاق بر
جماعت انبیاء و صلحاء و مقربین درگاه
(رَفِیق)

الهی گردید قوله :
" وَمَنْ يَطْعُ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ مِنْ
النَّبِيِّّۙ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشّٰهِدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ

رفیقا " و آورده اند که پیمبر در حالت احتضار نگاه کنان
بآسمان ، الرّقیق الاعلی ، الرّقیق الاعلی ، بتکرار میفرمود و در ضمن
دعاهای اسلامی است :

" اَلْحَقْنِي بِالرّٰقِیْقِ الْاَعْلٰی " یعنی مرا به برترین همنشین
بپیوند که جماعت انبیاء تفسیر شد . و در لوح خطاب
بعبد الوهّاب است قوله :

" تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق
اعلی نمایند تا آنکه روحم بر رفیق اعلی راجع شد " و در لوح
خطاب به رئیس قوله :

" و نغز این عباد در اوّل ایّام ورود بر رفیق اعلی شتافتند " و در
کلمات مکتوبه است قوله :

" با بریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشتند " الخ چنانکه در
آیه مذکوره قرآن دو رفیق مفهوم است رفیق ادنی برای اهل
نار و رفیق اعلی برای اهل جنت و مراد آنکه صراحتی از می زائل
ناموافق طبع بدست گرفته از امواج رفیق اعلی و آنها را من خمیر
لذّة للشّاربین گذشته از کف دادند . و در زیارت مریم قوله :

" فَلَمَّا اَرْتَفَعْتَ اِلَى الرَّقِیْقِ الْاَعْلٰی كَشَفَ اللّٰهُ الْحِجَابَ " و بالجمله
در آثار این امر چنان است که گویا کلمه رفیق اعلی بمعنی
بهشت برین و جهان جاوید معانی اطلاق میشود چنانکه در

یکی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء در وفات متوفی چینی
مسطور است قوله :

" وازضیق خاکدان نجات یافت و برفیق اعلی شتافت "

(رِقّ - رِقیت - رِقّ رَفِیق عربی بنده رِفِیت بندگی
در اثری از غصن اعظم عبدالبهاء است :
رَفِیق - اَرَقّ) " اننی انا عبدالبهاء وابن البهاء و

رفیق البهاء " و قوله :

" مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رقیّت است نه خرافت "

رفیق نیز لطیف و نرم و نازک و آبکی . در لوح طب است :
" بادرُ بالرفیق — قبل الغلیظ " که مقابل غلیظ بمعنی
سخت و درشت میباشد .

اَرَقّ رفیقتر لطیفتر در لوح رئیس است :

" انّها ارق من نسیم الصّبا "

رَقَبَه عربی گردن . رِقَاب جمع واستعمال
(رَقَبَه - رِقَاب - بمعنی بنده و بندگان کثرت و شیوع دارد

رَقِیب - مُرْتَقِیب) در قرآن است :

" من قتل مؤمناً فتحریر رقبة مؤمنة " و قوله :

" والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب " و در کتاب اقدس است

قوله : " من لدن مالك الرقاب "

رَقِیب بمعنی مراقب و نگهبان و بازرس و مُرْتَقِیب بمعنی
منتظر و مترصد . در لوح رئیس است قوله :

" ان ربك یؤیدك فی كل الاحوال انه معك رقیب و بات
فیها فی العشی مرتقباً فضل ربّه "

رَقَد رُقَاد مصدر بمعنی خوابیدن و
(رَقَد - رُقَاد - افتاده غنودن . در لوح اشرف است
رُقْداء) قوله :

" لیقومن عن رقد هم " و در لوح به عبد الوهاب :

" قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم " و
در خطاب معروف به عمّه است :

" یاعمتی الی متی تستفرقی فی الرقاد وتضطجعی فی المهاد "
رُقْداء در کتاب اقدس است قوله :

" از کنتم رقداء " بمعنی خوابیده ها و ظاهر رُقْداء بشد
قاف بدون مدّ میباشد و شاید رُقْداء بوزن علماء جمع رُقْدود
بفتح راء و یا جمع رُقْدَة بضمّ اول و فتح دوم صیغه مبالغه باشد .

عربی مار با خطّ و خال سیاه و سفید
(رَقْشَاء)

و جمال ابهی در الراج و آثارش در سیر

محمد حسین امام جمعه اصفهان را باین

نام خواندند که باشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی سبب

شهادت میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشهداء
 و محبوب الشهداء از شاه‌بهره‌نایان گردید و لذالقب و شهرت
 وی نزد بهائیان قرار گرفت . در لوح برهان است قوله :
 " يا قلم الاعلى دَعُ ذَكَرَ الذَّئِبِ وَاذْكَرَ الرَّقْشَاءِ الَّتِي بَطَلَمَهَا
 نَاحَتِ الْاَشْيَاءِ وَاَرْتَعَدَتْ فَرَائِعَ الْاَوْلِيَاءِ انصفي يا
 ايتها الرقشاه باي جرم لدغت ابنا الرسول الخ وقوله :
 " از ظهوريك عمل از اعمال رقشاه عبیدالله ثانی ظاهر شده و
 ارتكاب كرد آنچه را كه عبیدالله اول از آن اجتناب نمود اللعنة
 الله على القوم الظالمين الخ مقصود از عبیدالله ثانی شیخ
 عبیدالله كرد طاغی و مهاجم بر سرحد ایران است كه در قتل و
 غارت و غیرهما فجایعی بیش از عبیدالله زیاد معروف در واقعه
 كربلا بعمل آورد و آن جزاء متولد از جنایت و قساوت مذكوره
 امام جمعه اصفهان بود و در ضمن حرف ص نیز شده ای در وصف
 آن امام جمعه در الواح ثبت میباشد .

(رَقْطَاء)

در لوحی در وصف میرزا یحیی ازل است
 قوله :

" مثله كمثل الحية الرقطاء تلدغ و
 تصيبي " كَدَغُ بِمَعْنَى كَزِيدٍ وَصَيَّبِي
 صدائی مانند جيك جيك مرغ باجوجه هایش و رَقْطَاءُ در

مُونْت بِمَعْنَى زَمِينُهُ سَفِيدٌ وَدَارَاي نِقَاطُ سِيَاهٍ يَابِالْعَكْسِ .
 یعنی چون مار بانقش است میگرد و صوت میدهد و در مصیبت
 سلطان الشهداء و ظلم امام جمعه اصفهان است قوله :
 " فَآه آه اِنَّ الرَّقْطَاءَ لَدَغُ الْحَبِيبِ الخ .

مصدر عربی نوشتن . راقم نویسنده
 مرقوم مرقومه رقیبه نوشته در ادبیات
 فارسی و آثار مرکز میثاق ابهی بسیار

(رَقَم)

است .

(رُكَام)

عربی چیز انبوه شده و برابر اطلاق
 میشود که در قرآن است :
 " اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزِجِي سَحَابًا ثُمَّ

يُوَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا " و در لوحی است قوله :
 " هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَا مَرَّةٍ وَالْاَرْضِينَ بِسَلْطَانَةٍ وَسَخَّرَ
 الرُّكَامَ وَاخْرَجَ الثَّمَارَ مِنَ الْاَكْمَامِ " الخ اَكْمَامُ جَمْعُ
 كِمِّمٍ بِكَسْرٍ اَوَّلٌ وَشَدَّ ثَانِي بِمَعْنَى غَلَّافٍ شَكُوْفَةٍ وَثَمْرًا اسْت .

(رِكْز)

عربی آواز ضعیف بگوش نرسیدنی .
 در لوح سلطان است قوله :
 " لَا يُسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْهُمْ ذِكْرٌ وَلَا رِكْزٌ "

در لوحی است :

" کم من احبائك يا الهی یركضون فی
بر الشام شوقا للقائك " در بیابان

(رَكْض)

شام بشوق دیدارت میدوند .

مصدر بمعنی یکبار خم شدن و در اصطلاح

اسلامی هر قسمتی از صلوة که يك خم
شدن دارد . رَكَعَات جمع در کتاب

(رَكَعَة)

اقدس است : " كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ تِسْعَ رَكَعَاتٍ " الخ .

عربی مایه و پایه استقرار و نیز جز اصلی
و زاویه و امر عظیم و عز و امتناع .

(رُكْن)

أركان جمع در لوح رئیس است :

" أسس اركان البيت من زير البیان (ستون ها و پایه ها) وايضاً :

" لوتقطعون اركاننا لن يخرج حب الله من قلوبنا (اعضا "

مهمه بدن) "

و رکن رابع در اصطلاح شیخیه کار فرمای عالم انسانی

و هستی عصر . در مقاله سیاح است :

" رکن رابع مرکز سنوح حقایق دین مبین شمردند .

جمع رُمَح نیزه ها . در لوح به نصیر

(رِمَاح)

است :

" اذأ ينطق الرأس على الرِّمَاح بان ياملأ الاشباح فاستحيوا
عن جمالی " الخ .

رَمَاد عربی خاکستر . در کلمات مکنونه

(رَمَدٌ - رَمَاد)

است :

" ای پسر رَمَاد براحات یومی فانع مشو "

رَمَد بهم خوردگی و درد چشم . در لوح به نصیر است :

" طهروا رمدا عیونکم ثم افتحوا بحبی " .

عربی پوشیده و نهان و اشاره و کنایه

و صفت رمز مخزون در آثار این امر غالباً

بر مقام الهی اطلاق گردید که ضمن نام

(رَمَز)

سَر زکراست .

عربی قبر مساوی با کف زمین و نیز خاک آن

در صورت زیارتی است :

(رَمَس)

" سبحانك اللهم يا الهی اسألك بامرک

المبرم واسمك الاعظم وبهذا الرمس الا طهرتك تقدرلی " الخ .

در خطابی در حق زین المقربین است

(رَمْشَة)

قوله :

" فلم يفتر يا الهی رَمْشَة عین فی خد متك "

بمعنی بهم گذاشتن چشم .

رَمِيمٍ عَرَبِيٌّ كَهْنَهُ بُوْسَيْدُهُ . دِرْلُوْحِي
(رَمِيم - رَمِيم) است :

" يَازَبِيحُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكَ مَقْصُودَ الْعَالَمِ
وَيَذْكُرُكَ بِمَا حَتَّى بِهِ كُلُّ عَظِيمٍ رَمِيمٍ " وَرَمَمَ دِرْلُوْحُ سُلْطَانَ :
" هَلْ يَاقِدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَمَيِّزَ رَمَمَ جَمَاجِمِ الْمَالِكِ عَنْ بَرَاكِجِمِ الْمَطْلُوكِ " .
دِرْضَمِنْ رِضَامٍ ثَبِتَ اسْت .

مَسْقَفٌ مَقْدَمٌ بِرُورُودٍ بِحَجَرَاتٍ خَانِهِ
وَمَدْخَلٌ بِبَيْتٍ . دِرْلُوْحُ حَجَّ بَيْتَ شَمِيرَازِ
(رُوَاق) است :

" فَاحْضُرْ فِي رُوَاقِ الْأَوَّلِ تَلْقَاءُ بَابِ الْحَرَمِ " الخ .
عِبَارَاتُ شَيْخِ أَحْسَائِي دِرْمَلْحَقَاتِ شَرْحِ
الزِّيَارَةِ چِنِينِ اسْت :

(رُوح) " الرُّوحُ الَّتِي هِيَ النَّفْسُ وَيَقْبِضُهَا
مَلِكُ الْمَوْتِ وَهُوَ الْإِنْسَانُ مَرْكَبَةٌ مِنْ سِتَّةِ أَشْيَاءٍ مِثَالُ وَهْيُولِي
وَطَبِيعَةُ وَنَفْسٍ وَرُوحٍ وَعَقْلٍ وَإِذَا أَخَذَهَا مَلِكُ الْمَوْتِ أَرْسَلَهَا
فِي ذَلِكَ الْعَالَمِ وَتَبْقَى سَاهِرَةً لَا تَنَامُ إِلَى أَنْ يَنْفَخَ فِي الصُّورِ
فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةُ الصَّمْعِقِ جَذَبَ بِنَفْخَتِهِ الْأَرْوَاحَ كُلَّ رُوحٍ
إِلَى ثَقْبِهَا الَّذِي خَرَجَتْ مِنْهُ مِنَ الصُّورِ حِينَ نَفَخَ الْحَيَاةَ فِي
الدُّنْيَا وَفِي ذَلِكَ الثَّقْبِ سِتَّةُ بَيْوتٍ يَدْخُلُ فِي الْأَوَّلِ الْبَشَائِلُ

وَفِي الثَّانِي جَوْهَرَ السَّبْهَاءِ الَّذِي هُوَ الْمَادَةُ وَهْيُولِي وَفِي الثَّلَاثِ
الطَّبِيعَةُ وَفِي الرَّابِعِ النَّفْسُ وَفِي الْخَامِسِ الرُّوحُ وَفِي السَّادِسِ
العَقْلُ فَتَبْطُلُ الْأَرْوَاحُ فَإِذَا نَفَخَ اسْرَافِيلُ فِي الصُّورِ نَفْخَةَ
الْبَعَثِ رَفَعَتْ النَّفْخَةُ الْعَقْلَ حَتَّى دَخَلَ فِي الرُّوحِ وَرَفَعَتْهُمَا
حَتَّى دَخَلَ فِي النَّفْسِ وَرَفَعَتْ الْجَمِيعَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي الْمَشَالِ
فَقَامَتْ سَوِيَّةً وَطَالَتْ حَتَّى دَخَلَتْ الرُّوحُ فِي الْجَسَدِ وَمَجْمُوعُ
هَذِهِ السِّتَّةِ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا هِيَ جِسْمٌ مَجْرَدٌ وَهُوَ مَجْمُوعُ النَّفْسِ
وَالطَّبِيعَةِ وَالْمَادَةِ وَالْمِثَالِ صُورَتِهِ وَالْعَقْلُ رُوحُهُ وَهَذَا الْجَسَدُ
اللطيف يلحقه بعض التصفية في جهة الطبيعة والمادة فيلة
منها عند النفخة الثانية الجسم الثاني بالتصفيه لانها بشرية
برزخية لا تلحق بذات المكلف لانها من احكام الرتبة كمد
ان الجسد المنصرى من احكام الدنيا ولوازمها فان الجسد
جسدان جسد بشري عنصرى مركبة من العناصر الاربعة التي
تحت فلك القمر وهذا يغنى ويلحق كل شئ الى اصله ويعود الى
عود معازجة واستهلاك فيعود ماءه الى الماء وهواؤه الى الهوى
وناره الى النار وترابه الى التراب ولا رجوع لانه كالشوب يلحق
من الشخص والثاني جسد اصلى من عناصر هورقليا وهوكام
في هذا المحسوس وهو مركب الروح وهو الباقي في قبره مترتب
الوضع كترتيبه في الشخص حال حياته مثلاً اجزاء الرقيب

بين اجزاء الرأس واجزاء الصدر واجزاء الصدر بين اجزاء الرقبه واجزاء البطن واجزاء البطن بين اجزاء الصدر واجزاء الرجلين وهكذا الاجزاء في انفسها مرتبة فاذا كان يوم القيمة الف اجزاء هذا الجسد الذي بدئه اول مرة حتى يكون بصورته في الدنيا ثم تتعلق به الروح فيقوم للحساب وهذا الجسد هو الذي يتألم ويتنعم وهو الباقي وبه يدخل الجنة والنار وان كان له تصفية ثانية للاخرة لانه ظاهر من جنس البرزخ وهو جسدك هذا وقشره كثافة وهو الجسد العنصرى الغانى واما الروح البرزخى بين النفس والعقل قد اختلف العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً ربما عدها بعضهم الى اربعة عشر قولاً واكثر والحق انها جسم لطيف مركب من مادة وهو النور الا صفر وصورة شكلها المعنوى قائم الزاوية وهى في الغيبى الانسان كالصفة في الوجود الجسمانى شكلاً ورتبةً ولا يفنى بالجسم الا المركب من مادة وصورة فانه تلذذه الابعاد الثلاثة فى كل شئ بحسبه وايضاً لها حيز من نوعها وهى ارض الورق الا خضرو لها وقت من نوعها وهى الالهة ومكانها كفلك الثوابت المعبر عنه بالكبرى فى زمانه ومكانه والروح ليست مفارقة كالعقل بل متعلقة بالعقل ولها نظر الى الاجسام لفعليها وهى مجردة عن المادة العنصرية والمدة الزمانية

لاهن مطلق المادة ومطلق الصورة كما قال على بن مروان شيخ
عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الاسدى فى كتابه الفرر
والدّر حينها سئل عن العالم العلوى صوراً عالية عن المسواد
عارية عن القوة والاستعداد تجلى لها فاشرفت وطالعها
فتسلا لآت والقى فى هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله الخ .
وذكر كتاب ايقان بمواضع ذكر نفس وروح وعقل وصدرو قلب و
فؤاد شد قوله :

" قلب را از ظنون متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق
باسباب ظاهرة " وقوله :

" پس بايد صدر را از جميع آنچه شنیده شد پاك نمود و قلب را
از همه تعلقات مقدس فرمود " الخ وتوان بدى نظير توضيح
داد كه تمامت تعبيرات و اصطلاحات مذكورة راجع بمراكز
قوى نفس انسانى ميباشد و او حقيقت واحد جامع و هويت
انسانيه است و روح مرتبه تجرد آن و عقل مرتبه درك و كشف
حقايق و صدر مقام وسعت و گشايش ادراك و قلب مركز عواطف
و محبت و درك عالم روحانى و فؤاد مرتبه عاليه عواطف و ادراكات
عاليه است و تفصلى از هريك جدا جدا ضمن نامهايشان مذكور
ميباشد .

روحانى در نسبت بروح است . در سفرنامه امريكا از غصن

اعظم عبد البهاه این بیان مسطور میباشد قوله :
 " عالم مادی ظاهری دارد و باطن زیرا موجودات مانند
 سلسله بهم مرتبط است تا بروحانیات میرسد و آخر منتهی بحقیقاً
 مجرد میشود امیدواریم این روابط روحانی روز بروز محکتر
 گردد و این مذاکره قلبی که آنرا بالهام تعبیر نمایند مستمر
 ماند " الخ و در آثار این امر عده ای مستی و مالمقرب
 بروحانی امثال :

شاعره بشرویه ای و غیرها مذکورند و نیز :

محافل شور بهائی بعنوان روحانی موسوم گردیدند و نیز :
 عیسای مسیح در عالم اسلام نظریجهت نوع تولد معروف
 و مذکور در قرآن قوله :

" فنفخنا فیها من روحنا " و نظریه محوضت حیات و تعلیماتش
 بنام روح الله مشهور است . و در آثار این امر بسا بکلمه
 حضرت روح تعبیر گردید چنانچه در لوح برهان است قوله :
 " استدل به اليهود و افتوا به علی الروح " و در کتاب اقدس
 قوله :

" والروح ینادی من الملکوت هلما و تعالوا یا ابناء الغرور " و
 در لوح به شیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت الروح السی

الهدیغ الاؤل " الخ و در خطابی مندرج در نام مریم قوله :
 " بعد از صعود روح وجود بمقام محمود " الخ و از مسلمان شهیر
 باین نام :

روح الله شهید پسرورقا شهید است . و در لوحی
 خطاباً له قوله :

" روح الله علیه بهائی و رحمتی و عنایتی هو السمع البصیر
 طوبی لك انت الذی فی صفرک اعترفت بکبریا الله و عظمته
 طوبی لام رضعتک و قامت علی ما ینبغی نسأل الله بان یکتب لك
 من قلمه الاعلی ما ینبغی لجوده و کرمه و فضله انه جواد کریم
 و الحمد لله رب العالمین " و باصطلاح شیعیان ایران باظهار
 شدت تعلق و ایمان هنگام ذکر نام امام حسین یا ذکر نام
 صاحب الزمان موعود بکلمه :

" یا لیتنا کنا معک فنغوز فوزاً عظیماً " یا جمله : " بابی و امی
 و یا جمله " ارواحنا فداه " تکلم میکردند و متدرجاً نسبت
 بسادات و علماء دین خصوصاً در اول مکاتیب " فداک روحی
 و " جعلنا الله فداک " میگفتند و در آثار این امر اولاً در آثار
 بیان مانند شرح سوره بقره نسبت بحجت غائب " روحی و من
 فی ملکوت الامر و الخلق فدا " است . و در توقیع به محمد شاه
 قوله :

" حجة الله روحى ومن هوفى علم الله فداه حجبت خداوند صاحب الزمان روحى وما هوفى علم ربى فد اتربت محضر قدسه " و در توفيق بحاجى ميرزا آقاسى در حق حضرت پيغمبر " روحى ومن فى ملكوت الامروالخلق فداه " است و در لوحى راجع بمقام نقطه است قوله :

" آنچه نقطه اولى روح ماسواه فداه بآن امر فرمودند " الخ و متدرجا نسبت بمقامات مقدسه بزرگواران و در آغاز مكاتيب براى اظهار ادب نسبت بيكدىگر بمبالغه و تأكيد معمول شد و ملاحظه نظائر بيانات منقوله ضمن نام بديع و اثر خادم ضمن نام آقادرين قسمت از آداب كافى است . و در قرآن است :

" تنزل الروح " و " الروح فيها باذن ربهم " و تفسيرى از آثار نقطه براى آن در ضمن نام قدر ثبت ميباشد . و در توقيعى در اثناء سفر مکه خطابا لوالده است قوله :

" تنزل الروح فى كل حين على قلبى ليتلوا كتاب ربك فى مايشاء بلسان عربى فصيح " كه ظاهر در روح القدس و فرشته و الهام ميباشد . و نيز كتاب الروح از آثار باب اعظم در اثناء سفر مذکور صادر شده در توقيعى در شأن آن است قوله :

" و اعلم كتاب الروح فانه اعظم الكتب ثم بلغ الى كل العلماء "

ان فرغت ولا تغفل من هذا الامر " و نيز قوله :
" كتاب العدل سبعمأة سورة ثم شاهد نور الله آياتها " و از حضرت بها الله در لوح خطاب به نصير است قوله :
" فياروحاً لمن يتوجه اليه بقلبه ويستظل فى ظله " و در لوح رئيس است قوله :

" الروح لك ولمن انس بك " الخ و نيز قوله :
" ياروحاً لمن شرب حُمياً المعانى " الخ و نيز در لوح بشارات است قوله :

" بشارت دوم اذن داده شد احزاب عالم بايكدىگر بروح وريحان معاشرت نمايند عاشروا يا قوم مع الاديان كلها بالروح والريحان كذلك اشرق نيرا لادن والارادة من افق سماء امر رب العالمين " يعنى با همه ملل واديان و طوائف باحيات روحانى و گشايش و شادمانى بصفت اهل جنّت معاشرت كنند و مراد از معاشرت با اديان مانند " فاسئل القرية " مذکور در قرآن معاشرت با متدينين است و كلمه مع زائد و اشاره باین ميباشد كه از كلمه اديان اهل آنها اراده شد و يا آنكه مفعول عاشروا مقدر و معلوم يعنى عاشروا الاقوام والطل مع تدينهم بالاديان المتخالفة .

(روزنامه)

فارسی و متد اولاً همان جریده معروف

در عرف عربی است و فیما بین بهائیان

شرق و غرب روزنامه های بسیار دائر

گشت و از مرکز میناق در خطابی راجع باصل آن چنین مسطور است :

" اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد که مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه تعلقى نه و در تقاریرى تعلقى با فکر ما ندارند بسیار خوب بود کار بجائی رسیده که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بسکه در مشکلات افتاده ام و حال آنکه ابداً تعلقى باین امور ندارم احباً در هند وستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند و الاً حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است بآن تشبث کنیم نه با فکر و از کاری که بهیچوجه در مشرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلقى بآن نداریم ما را روش مسلکی دیگر حال اگر نفسی از احباً بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است نسبت خود را ازین امر قطع نماید و جمیع بدانند

که تعلق باین امر ندارد خود میداند و الاً عاقبت سبب مضرت

عمومی گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احباً را

مشغول باقوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد "

نام ملت و دولت و کشور معروف که روابط

(روس) آن با امر بدیع در ایام حضرت بهاء الله

و بعد و نیز روابط نمایندگان شان در ایران

در الواح و آثار و بتفصیل در نظم و الحاق ثبت است . در لوح

خطاب با امیر اطراست قوله :

" یا ملک الروس قد نصرنی احد سفرائک از کنت فی سجن

الطاء تحت السلاسل والاغلال " الخ اشاره بواقعه ۱۲۶۸

در طهران است که مفصلاً در تاریخ ذکر میباشد .

دامنه کوه بقرب ساری مازندران تقریباً

(رؤشنکوه) ۲۴ خانوار بهائی در آنجا ساکن اند

که اصلاً در شبهه مغاره کوه کلکنار بودند

و اهالی آنها را بیرون نمودند . اعرف واسیغشان شیخ حسن

معروف کلکناری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علماء بیان بود

و آثار و الواح بسیار از دوره بیان و دوره ابهی در ترکه اثر باقی

بود در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق بعراق عرب رفته آنجا

در گذشت و از معارف بهائیان کلکنار آفاش فیع آقا بود .

(رَوْضَةٌ)

عربی باغ وستان وچمن و مرغزار و در قرآن بر بهشت اطلاق شده و "روضه مقدسه" در عرف مسلمانان

قبرالنبی است .

و روضه در عرف اهل بها نام محل استقرارهیکل حضرت بها الله است که غصن اعظم عبدالبها برقرار کرده و باین نام خواندند و زکری از آن ذیل نام قصر میباشد .

عربی قلب و عقل و ذهن . در لوحی در

(رُوع)

شأن بدیع شهید است ؛

" قد نغخنا فی رُوع احدٍ من عبادنا

روح القوة والقدرة وارسلناه اليه "

خطاب کتاب اقدس قوله :

(رُوم)

" يا معشر الروم انا نسمع فيكم صوت

اليوم " الخ بعثمانیان است و باعتبار

مركزيت در اسلام كه قبلاً مركز روم بود بدین نام شهرت داشتند

و در ضمن بیان حرف الف و نیز نام رئیس زکری ثبت است

و در قرآن است قوله :

" ألم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سيفلبون

که راجع بمحاربات جاریه فیما بین دولت روم شرقی بادولت

ایران میباشد . و در لوحی است قوله :

" دیگر آیه مبارکه ألم غلبت الروم سؤال نموده بودید درین

مقام زکری از سلطان مذکور از قبل نازل تفحص لیتجد و تكون من

العارفین و لکن به غصن اعظم امر فرمودیم مجدداً این آیه

مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد الخ

در ضمن نام بقره رؤیائی از یاب اعظم

(رؤیاء)

ثبت است . و لوح رؤیاء از الواح

شهره ابهی است قوله :

" بسم الله الذی ینزل الآیات بالحق و کلاً کان عنه معروماً

و نستعین برئنا العلی الاعلی ف سبحانک اللهم یا الهی از کرب

حین الذی استشرق شمس الوهیتک ف طلعت حوریه

اللتی فی ازل الازال فی سرادق القدس ف اعبروا لسی

ان کنتم لرؤیاء الروح تعبرون " و در لوحی دیگر قوله :

" بسمه المفرد علی الافنان ان یا اسمی ان استمع ندائی من

حول عرشى انا کنا مستویاً علی العرش دخلت ورقه

النوراء الالبسة ثياباً رفیعة بیضاء تعالی الله موجودها

لم ترعین بمثلها " الخ و تفصیل مقام رؤیاء در ادیان و فلسفه‌ها

روحانی و امر جدید در کتاب امر و خلق ثبت است . فردوسی

گفته :

نگر خواب را سرسری نشمری یکی پایه دانش ز پیغمبری
در توفیق شرح ها در بیان رؤیة اللّٰه
(رؤیة) تعالی است قوله :

" كما اشار الصادق، وحين قال الست
بريكم في قوله نفسه عز ذكره وحين سئل عن رؤیة اللّٰه فسی
دار الآخرة فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيامة قال فكيف
ذلك قال هم. حين قال الست بريكم ثم كشف الغطاء قال
اولست تراه في وقتك هذه كما ادب محمد كل الناس
بقوله اللهم ارضي حقايق الاشياء كما هي الخ ودر ضمن نام
بغداد زکری از رویت است .

رَهَبَة جمع راهب دیر نشین زاهد
(رَهَبَة - رَهَابِين) مسیحی . در لوح بشارات است :
" بشارات هفتم اعمال حضرات رهبه
وخوریهای ملت حضرت روح " الخ .
رَهَابِين جمع رهبان بمعنی راهب است . در مقاله سیّاح
است :

" اقتدار رؤساء دین و رهابین در جمیع اقطاع مکمل بود "
در آثار والواج ابهی ناصرالدینشاه
بمعنوان رئیس یار رئیس المعجم مذکور
(ریاسة - رئیس)

است از آنجمله در لوحی قوله الاعلی :

" ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی براهل آندیار
کامل و بالغ نشد چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده " که
مراد از آندیار ایران و رئیس ناصرالدینشاه است که لوح معرو
ف را بامیرزا بزرگ بدیع برایش ارسال داشتند . و در لوح مشهور
رئیس قوله الاعلی :

" واتحدت مع رئیس المعجم " نیز مراد او است و در لوحی
قوله الاعلی :

" قل یا ملاء الارض تفکروا فیما نزلنا فی اللوح لرئیسکم بیان
یجمعنا وعلما العصر الخ که ضمن نام سحاب ثبت میباشد
و نیز در لوحی دیگر قوله الاعلی :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الایمان من
شرب هذا الرّحیق لا یخوّفه ظلم الذین ظلموا ولا شوکة رئیس
المشرکین یراه احقر من النملة ان ربک لهو القوی ذو القوّة المتین
هم او مراد میباشد و در ضمن نام سجن و سلطان هم ذکر است
و نیز در برخی از آثار والواج سلطان عبدالعزیز پادشاه
عثمانی بمعنوان رئیس ذکر گردید از آنجمله مخاطب در لوح :
" یارئیس اسمع نداء اللّٰه الطک المهیمن القیوم " الخ که
رود حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی با همراهانش بارزانه

در حال مقدمات نفی آنحضرت واصحاب مشروح است وقوله
 الاعلى : " زكراً علياً " اشاره بحاجی میرزاعلی اكبر نراقی است و
 این لوح بعد از خروج از ادرنه و نزول بشاطی گالی بولسی
 صادر شد او میباشد . و در آن ضمن است قوله الاعز :
 " واتحدت مع رئیس العجم (ناصرالدینشاه) فی ضری وخطا
 " یاریس قد تجلینا عليك مرة فی جبل التینا و اخری فی الزيتا
 و فی هذه البقعة المباركة " اشاره بتجلی روح ولا یتى سبحانی
 از مقام ابهی سابقاً و نیز لاحقاً در همین جا است چنانکه در
 لوح مشهور به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی ذکر فرمودند
 قوله الاعلى :
 " اغرتك الرياسة ان اقرء ما انزله الله للرئيس الاعظم
 ملك الروم الذي حبسني فی هذا الحصن العتین لتطلع ما عند
 المظلوم من لدى الله الواحد الفرد الخبير " و در لوحی دیگر
 قوله الاعلى :
 " ان الرئيس اراد نلتی و ضری و سجنی ولكن الله اخذہ بسلطان
 من عنده انه لهوالمقتدر القدير قد ظهر ما نزل فی لوح الرئيس
 ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انما اخرجنا من السجن
 بقدرة من عندنا رغماً لانغه ثم رجعنا اليه ان ربك لهم
 العليم الخبير ای کریم جمال قدم بسجن انس گرفته گاهی

فهر و گاهی رضوان موطئی قدم حضرت رحمن واقع شد ولكن
 در هر حال رجوع بسجن را اختیار فرمود الخ و در لوحی خطاب
 به ذبیح مذکور است :
 " ان اذکر ان انزل الرحمن لك ماسمی بلوح الرئيس و انزل
 فيه ما كان مكنوناً فی علمه المهيمین علی الآفاق لعمر الله قد ظهر
 كل ما نزل من قلمي الاعلى ان اقرء و قل لك الحمد یا منزل الآيات
 و نیز در اثری بعنوان خ اد م ۶۶ است قوله :
 " بنام دوست بی نام و نشان نجات محبوب نزد محبین محبوب
 لذا ارسلناها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدین
 لدى العرش مطلوب هذا ما اشهد به منزل الآيات الحمد لله
 که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نجات از شرطش در هبوب
 و مرور نسال الله بان يعدب الذين حالوا بیننا و بینکم كما
 عدب الذين كانوا من قبل انه لهوالمقتدر القدير مکتوبی که
 احبای ارض الف ارسال داشتند لدى الوجه حاضر و از اخبار
 جدیده استفسار نموده بودید این ایام چنین مذکور شد که
 رئیس مدینه کبیره استماع نمود که نعلی از حضرت رسول روح ما
 سواه فداه در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا
 صدر الحکم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع نعل رسول
 بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن

متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند
تقرّب بمدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند و شخصی
حامل را مع امانت در زورق منزل داده توجه بمدینه نمودند
وحین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلاء و وزراء به
استقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرّب
جستند و امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارد و
حامل امانت خلف کالسکه براسب بسیار ممتاز راکب و خلف او
جمیع وزراء و وکلاء توجه بمحل مخصوصی که معین شده بود
نمودند و از زمین و یسار گالسکه جمعی از علماء مع قماقم بخورش
مینمودند و بتهلّیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند
و بعد از ورود رئیس و سائر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت
فائز حال جای تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که به فرع
چگونه متشبّث و از اصل غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد
بود چنانچه درین ایام احدی اعتناء آن اسراء الله نداشته
و ندارد و لکن عنقریب بذکر جزئیات ماورد علیکم ناطق خواهند
شد زیاده از این تفصیل در این مقام جائز نه دوستان را تکبیر
برسانید و الحمد لله اولاً و آخراً " و در لوح به شیخ نجفی
اصفهرانی است قوله الاعلی :

" چنانچه در کتاب اقدس والواح حضرات ملوک و لوح رئیس و

لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر اموری که در ارض واقع از قبل جاری
گشته " و در لوح دیگر است قوله الاعلی :

" در رئیس دوم از قبل و طائفان حولش تفنگر نما قد اخذ هم الله
اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را بسجن اعظم
فرستاد " و اما لوح معروف قوله الاعلی :

" هو المالک بالستحقاق قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را
اعلی الخلق دیده ای " الخ خطاب بصدر اعظم عثمانی عالی
پاشا است و در سجن اعظم عکا صدوریافت که ذکوفات و نفر
معین متوفی در سجن نمودند و تفصیلی از آن در ضمن نام علو
و فؤاد ثبت میباشد و از غصن اعظم عبدالبهاء خطاب بمیرز
فضل الله خان بنان شیرازی است قوله العزیز :

" سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید این
رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بحدود ایفلاق و از
آنجا بسجن عکا شد " و رئیس در کتاب اقدس قوله :

" قد ظم رسر التنکیس لرمز رئیس " که ضمن نام نکس و تنکیس
بتفصیل ذکر میباشد مراد رئیس الطائفه و عقیده الشیعه طه
سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود میباشد " و نیز در لوح
خطاب به نصیر است قوله الاعلی :

" باری بهیج رئیس تمسک مجو و بهیج عمامه و عصائی از فیوض

سحاب ابھی ممنوع مشو " وپارسی رأس بمعنی راه و جاده

عربی . در لوح طب است :

(ریاضة)

" نعم الرياضة على الخلاء " ورزش در

حال خلاء معده نيك است . و در کتاب

اقدس :

" کم من عبد اعتزل في جزائر الهند ومنع عن نفسه ما احلّه الله

وحمل الرياضات والمشقات ولم يذكر عند الله منزل الآيات "

منظور نهی از عزلت و تحمل اعمال شاقّه و ریاضات مشهوره

مرتاضین هندوان و امثال آنان است .

عربی در مذکر ریا در موث بمعنی

(ریان)

سیرآب و پرشیره و پرعصاره . در خطاب

معروف حضرت عبد البهاء به عمه است

" واجعلها ريانة بمياه الجود " ظاهر در جمله استعمال ریا

است ولی طبق مستعمل در عرف فرمودند . و در خطاب وصایای

عهد است :

" اول غصن مبارك خضرل نضر ریان " بمعنی شاداب .

نام نهری واقع در منتهای شمال شرقی

(رین)

فرانسه که در خاک آلمان و بلژیکی

میگذرد . در کتاب اقدس خطاب

بآن حدود است :

" ياشواطى نهرالرين قدرأيناك مغطاة بالدماء " راجع

بمحاربه سال ۱۸۷۰ میلادی بین فرانسه و آلمان و اخبار از

وقوع محاربه دیگر که منجر بشکست آلمان شود مینماید و در ضمن

نام ناپلئون ذکر است .

حرف - (ز)

ز و ارض الزاء در آثار این امر اشاره و

شهرت شهر زنجان است که منفردا

مذکور میباشد . در لوحی است :

" طوبى يا ارض الزاء بما استشهد فيك اولياء الله واصفياؤه

الذين بهم ظهر حكم الوفاء " الخ و نیز : زاء زوزا رمز از

زواره اصفهان است که ضمن آن نام درج میباشد و نیز :

اسم الله زاء زین المقربین است که در نام زین مذکور میباشد

قولیه :

" فى جواب ما سألته اسم الله زاء فى حكم الرّيا هو الا بهی

اینکه سؤال از منافع و ربح زهب و فضه شده بود چند سنه

قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله ابهی این

بیان از ملکوت رحمن ظاهر " الخ

عربی خوراک آذوقه وتوشه سفر
(زاد) درخطابی است :

" جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده
بودند ملاحظه گردید زاد اخروی وتوشه راه ملکوت الهی
طلب گردیده در نزد آنجناب واضح است که الیوم زاد وتوشه
ثبوت ورسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد وميثاق ونشر
نفحات اله و صون حصن امرالله و حفظ معالم دین الله "

متداول الاستعمال در عرف عربی و
(زاکون) فارسی بمعنی قانون . در رساله
سیاسیه است :

" زاكون ممالك اروپا في الحقيقة نتایج افکار چند هزار سال
علمای نظام وقانون است "

قریه ای تقریباً در سه فرسنگی شرق
(زافوه) تربت حیدریه که در سنین ابهی مرکزی
در امربهائی ورجالی داشت که در
السواح و آثار مذکورند .

عربی اسم فاعل زور زیارة وآنکه
(زایئر) بقصد دیدار و زیارت اشخاص واماکن
مقدسه روان است واطلاق نام زائر

در حق آنانکه همکا و حیفاً و غیرهما برای زیارت میرفتند شایع
بود . در لوح رئیس است قوله :

" لك الحمد على ما اريتني جمالك و جعلتني من الزائرين الخ
زائر اسم فاعل زار بمعنی غریب دن . در خطابی
و مناجاتی در حق بهائیان است :
" اللهم اجعلهم طيوراً صادحة في الرياض واسوداً زائراً
في الفياض "

عربی پول قلب اسم فاعل از زیف .
(زایف)

عربی شرطه ها پلیس ها مأمورین
(زبانیه) انتظامی مفردش زبیکه در کتاب
اقدس است :

" الى ان اخذته زبانية العذاب و در لوح به شیخ سلمان
است :
" فسوف يأخذهم زبانية القهر "

مستعمل در عربی و فارسی نام سنگ با
(زبرجد) ارزش معروف که اشهر انواعش سبز
رنگ میباشد و در آثار این امر بسبیل

تشبیه تکرار ذکر یافت از آن جمله در لوحی بحرف البقا است

قوله :

" ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزبرجد

الخضراء " الخ ودرلوحی دیگر قوله :

" درالواح زبرجدیه ازقلم سلطان احدیه نصرت امربحکمت

وبیان مرقوم شده بآن ناظرباشید " ودرکلمات مکتونه است :

" قسم بجمال که درالواح زبرجدی ازقلم اعلی جمیع اعمال

شماثبت گشته " الخ ودرلوح حکماء درحق سقراط ضمن

وصف حال بلینوس حکیم است :

" ثم اذکر ماتکم به بلینوس الذی عرف ماذکره ابوالحکمة من

اسرارالخلیفة فی الواحه الزبرجدیه " ومقصود از آنها آثار

مخصوصه بدین نام یا منقوش برزبرجد نیست بلکه مراد تجلیل

وتشبیہ آنها در درخشندگی و جلب توجه بزبرجد میباشد .

عربی سرگین درلوح به سلمان است :

(زِبْل)

" شکر بطوطی دادند وزبل بجمل "

عربی و درقرآن کتاب حکیم وکتب و

(زُبُور - زُبُر)

صحائف محکمة . درکتاب اقدس است

هذه حد ود الله التي رقت من القلم

الاعلی فی الزبر والالواح " ودرلوح رئیس است :

" اُسَسَ اركان البیت من زُبُرالبیان "

عربی شیشه . درقرآن است :

(زُجَاجَةٌ)

" المصباح فی زجاجة الزجاجة

کاتها کوب درّی " درلوح به حاجی

محمد کریمخان است :

" وكذلك نشهد ان كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج

العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد " ودرلوح به سلمان

است :

" درشمس ملاحظه نماکه بیک تجلی درمرایا وزجاجات تجلی

مینماید ولكن درهرزجاجی بلون او دراوجلوه مینماید "

درلوح رئیس است :

(زَحَفَ)

" زحف الناس حول البيت وبكى علينا

الاسلام والنصاری " مردم اطراف

خانه هجوم کردند .

زخرف عربی زر زخارف جمع . درکتاب

(زُخْرُف -)

عهدی است :

" اگر افاق اعلی از زخرف دنیا خالی

(مزخرف)

است " الخ ودرلوح به سلمان :

" برای جلب زخارف از ناس " الخ .

مزخرف زرکشیده زرق و برق داده ظاهر فریب . درلوح

به صدر دولت عثمانی است :

" وپاشیا مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردند "

عربی جمع زَرَبِيّ بمعنی پشتمی و مسند

(زَرَبِيّ)

در کتاب اقدس است :

" و طوپیت زرابی الافراح " مسندهای

شادمانی درهم پیچیده برداشته شد . کنایه از حللول

اجل و مرگ میباشد .

زردشتیان ایران متدرّجا بعدة کثیر

(زَرْدُشْتِيَان) در پیروان این امر منسلک گردیدند

و هوشیدر و بهرام دین آور را شناختند

و از بهائیان اولیّه شان در یزد شاهپور استاد جوانمرد

پورشیر مرد کبخسرو خداداد دینیار کلانتر و مهربان کاوس

بودند . و از اهل قریه مریم آباد ملّا بهرام بهمن رستم

خرسند نوشیروان خرسند مهربان رستم مهربان بهمان

رشید ماهیار سروش خرسند کیومرث بهمن خداداد رستم

و ذکری از زردشت و ملّا بهرام ضمن نام بهرام رستم است .

عربی مؤنث آزَرَق بمعنی کبود .

(زَرَقَاء)

زرقاء الیمامه زنی مشهور به تیزی

چشمی و دوربینی در یمامه بود .

در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله :

" كما يَضْرَبُ بزرقاء الیمامه فی حدّة البصر " و نیز :

زرقاء نام و شهرت شراب گردید در لوح مذکور است :

" کم من بیت ارتفع فی العشیّ فیہ القهقهة شدّ والزرقاء "

وفی الاشراق نحبیب البکاء " الخ . شدّ و مصدر بمعنی

میگساری است یعنی چه بسا خانه ها که شبانگاهان در آنها

آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه

در آن برخاست

در لوح حکماء است :

(زَعْفَرَان) " علی ارض الزّعفران " مراد محض

اعتبار لون صفراء و رنگ زرد است که

در رموز مصطلحه شیخ احساسی هر یک از الوان سبعة متعلق

بعالمی از عوالم هفتگانه وجود میباشد چنانچه بیضاء عالم

مشیت صفراء عالم اراده حمراء عالم قضاء الخ و نیز

تلویح بقائن ارض الزّعفران وطن آقا محمد قائینی نبیل اکبر

فاضل شهیر مخاطب این لوح دارد . و در کتاب شرح الزّیارة

شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت است :

" فقیل اولّ مقام لهم مقام الرّفرف الا خضر ثم ینتقلون منه الی

مقام الکثیب الاحمر و ارض الزّعفران " الخ که ضمن نام رضوا

ثبت میباشد .

عربی تنفس ممتد رفیق . زَفَرَات جمع

در لوحی است :

(زَفْرَة)

" ان اصحاب الشمال في زفرة وشهيق "

و در ان کار صلوة است :

" تری عبراتی و زفراتی " و شهیق صدای معزج با گریه است .

عربی گیاهی در بیابان عربستان با

شکوفه مانند یاسمین . در قرآن است :

(زَقْوَم)

" ان شجرة الزقوم طعام الاثيم "

و در خطابی است :

" حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگردد . "

عربی آب صاف خوشگوار خوشگذا ر . در

کتاب اقدس است :

(زَلال)

" ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن

زالال هذا السلسال " و در کلمات مکنونه :

" یابن الانسان اصعد الی سمائی لکی تری و صالی لتشرب

من زلال خمر لا مشال " و در سوره رئیس :

" وعلل من زلال هذا الخمر "

مصدر عربی بمعنی لرز و اضطراب

و زمین لرزه و در ترس و هراس و محنت

استعمال میشود . در لوح رئیس

(زَلْزال)

است : " و يظهر الزلزال " .

نام زن عزیز مصر در آثار مسلمین و قصه

مشهور یوسف معروف میباشد . در لوح

(زَلْیخا)

به حاجی محمد کریمخان است :

" و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید و استغفری لذنبک

انک کنت من الخاطئين اعتراض نمودند " .

عربی جمع زَمَجْرَة بمعنی فریاد و فغان

گروه انبوه . در لوحی است :

(زَمَاجیر)

" ایاکم ان یحجبکم زماجیر اهل النعاق

و نیز :

" طوبی از برای نفوسی که زماجیر قوم ایشانرا از حق منع ننموده "

نام قبه الزمان در کتب و آثار تکرار ذکر

یافت و در کتاب شرح الفصیده حاجی

(زمان)

سید کاظم رشتی در شرح و حلّ رمز آن

چنین مسطور است :

" ثم ان هنا قبه اخرى وهی قبه بلعیا بن جور و تسمى ایضا

بقبة الزمان وهذه القبّة لها ظاهر ولها باطن وأما ظاهرها
فأتى أروى عن مولاى وسيّدى وشيخى واستادى وسنادى و
عمادى اعلى الله مقامه ورفع فى الدارين اعلامه أنّ بلعيان
بن جوركان حكيماً من الحكماء الكاملين ذوباع طويل فى العلم
ورسوخ فى اليقين فكان فى عهد نبي الله صلى الله عليه وآله
سمع بالطوفان وأنّ نوحاً دعا على قومه ووعدّه الله بأن يهلكهم
بالطوفان فقال السلطان ما الحيلة فقال اتى ابن قبة بالارصاد
والعزائم واحكمها بالاسماء وبالروحانيات وامزج بين العلويات
والسفليات وارتب تلك القبّة المحيطة بالبلدة ترتيباً طبيعياً
لا يدخل فيها الطوفان وتسلم البلدة من الفرق مانع
الله سبحانه بلعيان بن جورعن ضرب تلك القبّة على المدينة
لتسلم من الفرق لانه تعالى كما اراد ان يرى الخلق قهره
بالطوفان اراد ان يريهم حكمه بما اودع فى حقايق الاشياء....
فحفظت تلك البلدة بتلك القبّة عن الفرق وعمّ الطوفان وشمل
البلاد والعباد ولم يسلم الا اهل السفينة والبيت المعظم
والحرم الا من مكّة ولذا سماه الله بالبيت المتيق فلما
نجت تلك البلدة اخفاها الله سبحانه عن اعين الخلق كما
فعل بجنة عاد لحكم ومصالح لا تضيق بذكرها المقال وسميت
تلك القبّة بقبة الزمان لبغائها واستمرارها مع الزمان فهى لم

تزل معمورة مخفية كالبلاد الاخر المخفية مثل جابلسا وجابلقا
والبلاد التى وراء جبل قاف من القباب المذكورة وهكذا السى
ظهور المهدي عجل الله فرجه فى آخر الزمان فيظهر تلك القبّة
والبلدة وجنة عاد والجنتان المدهامتان عند ظهوره فتعمر
البلاد والعباد الخ ودر شرح كوثر ازباب اعظم است :

" وهو الذى ظهر نوره على جبل فاران ببريات القدس وعلى جبل
حوريب بجنود ملائكة العرش والسّموات والارضين وعلى قبّة
الزمان نبأ الاولين والآخرين وعلى الطور بالشجرة المباركة
ان ياموسى بمصاح ديك البهاء على قبّة الزمان
و در دعا روزيكشنيه :

" واسألك اللهم بحقّه ان تسلم على القائم بامرّه فى مقامه
فى الاراء فى عوالم الانشاء والمطاع فى افلاك الصفات والاسماء
الذى قد تفرد فى مقام طاعته عن ابناء الجنس وتعالى فى مقام
رضائه عن ابناء المثل اشبه نور طلعتك فى جبل فاران وظهور
مهيتك على قبّة الزمان و در مناجاتى است :

" اللهم انى اسألك ان تصلى على محمد وآل محمد فى جبل
حوريب ثمّ فى قبّة الزمان " وقوله :

" ثمّ على كاظم من شجرة الطور على قبّة الزمان من طلعة الاحد
وازمقام ابهى در لون حروفات مقطعات است :

" وهذا ما قضى على موسى بن عمران في قبة الزمان ان انتم تعلمون كذلك شهد فاران الحب عند فوران النار في حوريب القدس وسيناء القرب " ودرلوحی دیگر :

" ان يامحسن كلما اضرمنا عليك النار اناك لا تشتعل اذ ابعثنا نار الخلد على هيكل اللوح وارسلناها اليك لعل تشتعل فسي نفسك وتشتعل بك الموجودات ليظهر عن كل شئ ما ظهر لموسى بن عمران على سيناء القدس وقبة الزمان ان انتم تعلمون نفس السبحان لتكون من القائمين " ودر کلمات مکتوبه است :

" ياد آوريد آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه زمان واقع است بامن نمودید " الخ ودر ضمن شرح نام قبه و کلمه کن شرحی ثبت است .

بفارسی اوستا خواندن زردشتیان در

(زَمْزَمَة)

نیایش آتش و هنگام غسل و تناول اکل و شرب . و در مکالمات و ادبیات

فارسی بمعنی ترنم باهستگی وزیر لیبی کثیرالاستعمال و متداول بود . و درلوحی است :

" تا ازین زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی " و نیز :

" تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی " و نیز :

" زمزمه ای از آوازه های خوش جانان آوردیم " .

(زَنْجَان)

واقعات زنجان و احوال آحاد مشاهیر

مؤمنین آن قسمت در بخشهای تاریخ

ظهر الحق تفصیل داده شد و سوره

زیارت در حق جناب ملا محمد علی حجت شهید و دیگر شهدای

آنجاست قوله :

" رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك الا يجاد

عليك يا هادي الانام و هادم الاصنام " الخ .

از معمورات شهیر آن ربا یجان کسه

واقعات این امر در آنجا در ظهر الحق

ثبت میباشد .

عربی لثیم و دنی و بیگانه بیسود خود را

در گروه بجا کرده . در قرآن :

(زَنْبِيم)

" عَتَلْ بَعْدَ ذَلِكَ زَنْبِيمٌ " و در خطاب

معروف به عمه است :

" واقْتَفَى كَلَّ غَافِلِ زَنْبِيمٌ " و در صورت زیارت عمه طالان خانم

قوله : " وسلطة الزنما " .

قصه ای در حوالی کاشان و اصفهان

مرکز قدیم مؤمنین این امر مذکور در تاریخ

و آثار است و الواح بسیار راجع بانجا

(زَوَاوَرَة)

میباشد منها قوله :

" يا احبّاء الرّحمن في الرّاء والرّاء ان استمعوا ندا المظلوم
..... ان انظروا ثم انكروا اذا قصد الذّبيح مقرّ الفداء الخ
که مراد آفاسید اسمعیل ذبیح سابق الذکر است . وقوله :
" زاء هو المهيمن على ما يشاء " الخ " جناب آقا محمد رضا
زواره ای " الخ " زواجنا آفاسید یوسف " الخ " زوجنا
ملّارضا " الخ " زواجنا آفاسید ابراهیم اخ من استشهد فی
سبیل اللّٰه بسمه العزیز الکریم ان یا ابراهیم ان استمع ندا
ربّک الکریم انظر ثم انکر ان توجه من سمیناه بمحبوب
الشّهداء الی مشهد الفداء لذلك اختصناه فضلاً
من عندنا وآثرناه علی اکثر الخلق " الخ .

زؤانة زؤان عربی تلخدانه . درلج
(زؤان) حکماء است :

" اياکم ان تزرعوا زؤان الخصومة
بین البریّة " .

عربی گردباد زوابع جمع . در خطاب
(زوبعة)

مشهور ببهائیان خراسان است قوله :
" وزوابع الشّدائد احاطت "

و در خطاب معروف به عمسه است :

" واشتدّت علیها الزّوابع من سائر الانحاء "

در لوح بناصرالدینشاه است :

(زهر - زهراء) " ویرزق العباد من روض عنایتہ زهراً "

ومن افق الطافه زهراً " اول بفتح و

سکون جمع زهرة بمعنی شکوفه و دوم بضمّ سکون جمع زهراء
که مراد ستارگان است .

زهراء مؤنث ازهر سفید درخشان نورانی . در صورت
زهارت ملأ علی باهای صغیر " البقعة المقدّسة الزّهراء "

زوجة زن ازواج زوجات جمع . و

ازواج اعلى وابهى ومولى الوری در
(زواج)

بخشهای ظهور الحق و در کتاب

راههای بزرگ تفصیل داده شد . و در خطابی از بیان شفاهی
مرکز میثاق برای جمعی از دوستان راجع بکیفیت ازدواج عرب
است قوله :

" عرس العرب فی البادية بسیط جداً العرس یقف علی حجر
والعرس تقف علی حجر امامه وهو یقول انا علی حجر وانت علی
حجر واللّٰه هو الشّاهد الا کبر بانک الانثی لی وانا الذکر لک وتقول
وانا علی حجر وانت علی حجر واللّٰه هو الشّاهد الا کبر بانک
لی الذکر وانا لک الانثی " .

صفت مؤنث عربی بمعنی کژ و منحرف

(زوراء)

و نام و شهرت بغداد قرار گرفت و بانی

آن منصور خلیفه عباسی بر قسمتی که در

محل غربی آن بنا نهاد و منحرف از مستقیم جنوب بود اطلاق

نمود . در لوح به ناصرالدینشاه است :

" آيِنَ مَنْ حَكَمَ فِي الزُّورَاءِ " که مراد بغداد و حکام و خلفاء عباسی

در آنجا میباشد . و در ایقان است :

" چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید عن معاوية

بن وهب عن ابي عبد الله قال اتعرفت الزوراء قال جعلت فدا

يقولون انها بغداد قال لاثم قال دخلت الرى قلت ناعم

قال اتيت سوق الدواب قلت ناعم قال رأيت جبل الا سود عن

يمين الطريق تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون رجلاً من ولد

فلان گنهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد

العجم حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت

ارضری است و این اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب

بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهبیه

نمودند چنانکه در حدیث مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم

واضح و مبرهن است . انتهى .

و در الواح و آثار بغداد بنام زوراء کثرت ذکر یافت از آن جمله

در لوحی نازل لجناب طهیب :

" ان يا طهيب كبر من قبلي على اهل الزوراء الذين ركبوا فلك

الحمراء باذن الله مالك الاسماء طوبى لهم بماها جـروا

في سبيل الله فاطر الارضين والسموات في خروجهم من الزوراء

لايات لا ولي النهى وفي رجوعهم لبيئات للذين غفلوا عن ذكر

ربهم الخ .

حروف زیاده و کلمه مجرد و مزید فیه

(زیاده)

در علم صرف معروف است . و در آثار

نقطه البیان چنین مینماید که بسبب

استغفلل بر ابواب افعال مزید فیه اضافه شده چنانچه در

شرح کوثر و غیرها است :

" تَلَّأَتْ واستلأت تلجلجت واستلجلجت و تبلبلت

واستبلبلت " و اما قوله :

" باكت واستباكت " بقلب و نقل لام الفعل بجای عین الفعل

میشاند .

مصدر عربی بمعنی دیدار و نـزـد

(زیارت)

شیعیان شهرت در دیدار مقابر متبرکه

اولیا و تلاوت از کار و ادعیه در حقشان

یافت و صور زیارات فیما بینشان برای فیور متبرکه نبویه و ائمه

واخلافشان تقرر حاصل نمود و در اين امر نيز صورزيارات بسيار
كه خطاب بمقامات روحانيه اسلاميه ويا اين امر است از مقام
اعلى وابهى ومولى الورى صادر گرديد از آنجمله زيارت جامعه
از مقام اعلى است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسمه المكنون الرب الرحيم
الحمد لله رب العالمين وبعد فاذا اردت زيارة
حبيب الله او احداً من ائمة الدين طهر اولاً جسمك من كل
ما يكرهه ثم اغتسل بسبعة ماء كف على الرأس ثم على اليمين
باربعة كف ثم على اليسار بست كف فاذا فرغت البس احسن
ثيابك واستعمل المطر ثم اجلس تلقاء الكعبة واستغفر الله
ربك اثنين ومأتين مرة ثم امش بالوقار والسكينة وكبر الله فى
سبيلك الى ان تصل الى باب الحرم هنالك ذكر الله ربك اثنين
ومأتين مرة ثم ادخل بلا ان تقرأ حرفاً و امش بالسكون الى
ان تصل بسبعة اقدام تحت الرجل هنالك قف وقل اشهد
الله فى مقامى هذا عرش الرب بما شهد الله لنفسه من دون ان
يقدر دونه انه لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم التفت الى
المستوى على عرشه والمستقر على كرسيه وقل اول جوهر طرز
واشرق ثم طلع وعلأ من ساحة قرب الازل عليكم يا محال الوحي"
الخ . ديگر زيارت على امير المؤمنين قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تجلى بنفسه
على اهل العما فاذا وردت ارض النجف جف نفسك
بنار تلك الارض المقدسة كالقصبه العربيه بشمس السماء فاذا
خففت عن كل الاشارات فاغتسل بماء الطهور نفسك وماء البحر
جسدك ثم البس نفسك قمص الباب على سر التراب والبس على
ظاهره من لبس مالا تجدونه اطهر نقياً ثم استعمل من العطر
الخالص وخذ الخاتم نفسك ثم امش على التراب مستكناً على
غير النعلين فاذا وصلت باب البلد قف واشهد انفسك
ولمخلق بالعبودية فى ذلك الهاب وقل اللهم انت السلام
ومنك السلام واليك السلام حتى اتصلت الى الباب ثم
كبر الله اربعة عشر مرة واذا اطلبت الدخول بعد الاذن
قل بسم الله ثم قف لى الرجل ثم قل السلام
من الله على محمد وعلى وفاطمه والحجة المنتظر
هنالك لى القبر كهيتتك فى الصلوة واستقر بانك قائم بين
يدى الله على العرش السلام من العبد الذليل عليك
يا مولى الجليل " الخ .

ديگر زيارت فاطمة بنت النبي قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم فاذا اقمت بين يدى الله عند مرقد
فاطمة سلام الله عليها صل فى مقام الذى صلى رسول الله فر

بهت فاطمه وانّ الآن معروف في المسجد ذلك المحلّ الاكبر
 فاذا فرغت فم ثم قل اشهد ان لا اله الا الله ثم قل
 السلام عليك يا ايته الشجرة الالهيه التي تجلّى الله لك بك
 فوعزتك ما اخترت ارض السّجن في وسط الجبال الآ
 لغناء حضرتك الخ ومراد از ارض السّجن في وسط الجبال
 قلعه ما كو است ونيز در زيارت و ذكر امام حسين متعدّد ميا
 و در ضمن نام باب ذكرى است . وقوله :
 " وسلّم على الحسين في يوم عاشوراء وسمّه بهذه الآيات
 لتكونن من اهل الحضور لمسطور بسم الله الرحمن الرحيم
 شهد الله لعبد وبشهادة نفسه انه لا اله الا هو الحق القيم
 اللهم انت السلام ومنك السلام واليك السلام وحدك لا شريك
 لك واشهد ان اليوم هذا يومك والمقام هذا مقامك والشهيد
 فيه حجّتك وابن حجّتك السلام عليك يا ابا عبد الله
 ورحمة الله وبركاته اشهد يا مولاى لديك بانك وان قتلت لن
 تمت وحياتك حتى افئدة الخلق الخ ايضا خطبة قد انشأها
 على البحر في ذكر الحسين قوله :
 " الحمد لله الذى قد شهد لذاتيه بالا حدية القديمة لماعلم
 بانّ الحسين يشهد لنفسه بنفسه انّ اله الا هو الا يا
 ايها الملاّ لولا يقتل الحسين في مشهد الاوّل بشهادة نفسه

لربه لم يستقرّ الا بداع في ابداعها ولا الانشاء في انشاءها
 ولا الاختراع في اختراعها ان اعلوا فضل البكاء فانّ
 ذلك حكم ما يخطر على قلب بشر من قبل ولا ينزل لاحد من بعد
 فآه آه لواجتمع كلّ الخلق على ان يعرّفوا عظم
 على بن الحسين في يوم الحرب لن يقدروا الخ .
 ديگر زیارة الحروف است قوله :
 " بسم الله الرحمن الرحيم هو العلى المتكبر الرفيع بسمه
 المكنون الرب العظيم جوهر مجرد طرز كا فور اطهر اطهر انور
 الذى طلع و اشرق ثم قلع و ابرق الخ . و صورت زیارت صادر
 از مقام ابهى در حق امام حسين و بعضی نیز از آثار اعلى
 در آن باب ضمن نام حسن ذکر است و از مقام اعلى زیارات
 متعدّد در حق قدوس و شهداء قلعه و غیرهم نیز صد و ریافت
 که بعضی از آنها در ظهور الحق ثبت گردید و لوحی که شامل
 و مبین صورت زیارت ابهى متداول بین اهل بها و معلق و
 منصوب در روضه مبارکه و مقام اعلى میباشد چنین است :
 " هذه زیارة لربنا البهى الابهى بسم الله العلى الاعلى
 سبحان الذى نزل الآيات بالحق و يجذب بها قلوب من يشاء
 و انه كان على ما يشاء قدیرا سبح له ما فى السموات و ما فى الارض
 و كلّ عنده فى اللوح مذکوراً ان یاعبد ان احرم فى قلبك الكعبة

الحرام ثم زُرَّها بخضوع عبينا فلما سدَّ السبيل الى ربك قدَّرت
للزائرين بان يتوجَّهوا بقلوبهم الى مقرِّ عرش عظيم لانَّ الناس
قطعوا السبيل ومنعوا العباد عن الورد على شاطئ عزِّ منيما
لذا قبل الله عنهم توجههم الى شطر البيت بقلب طاهر منيرا
واذا اردت الزيارة توحُّاً كما امرت في الكتاب ثم ولَّ وجهك
الى شطر العرش وقل الثناء الذي ظهر من نفسك الاعلى
وانك كنت على كلِّ شئ محيطا كذلك امرناك يا ايها العبد قم
ثم اعمل بما امرت وانه يكفيك عن كلِّ من على الارض جميعا الخ
ولوحى ديگر شامل ذكر زيارة درحق ملاحسين بشرويه باب الباء
است قوله :

" هذه سورة الزيارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الاول
ليزور به قانتة الكبرى والذين هم آمنوا بالله وآياته وكانوا من
الغائزين وانك انت يا ورقة الفردوس زوريه من قبلي ثم قل لي
اول روح ظهر من مكن الكبرياء واول رحمة نزلت من سما
القدس عن يمين العرش مقرَّبنا العلى الاعلى عليك ياسر
القضاء وهيكل الامضاء وكلمة الاتم في جبروت البقاء واسم
الاعظم في ملكوت الانشاء اشهد بذاتي ونفسي ولساني بانك
انت الذي بك استوى جمال السبحان على عرش اسمه الرحمن
وبك ظهرت مشيئة الالوية لاهل الاكوان واشهد انك كنت

اول نور ظهر عن جمال الاحدية واول شمس اشرق عن افق
الالهية لولاك ما ظهر جمال الهوتة وما برز اسرار الصمدية الخ
ولوحى ديگر زيارت آفاسيد يحيى وحيد داراي وشهدا نيريز
است قوله :

" هذا منزل لحضرة الوحيد الذي فاز بلقاء الله الحميد
وللذين استشهدوا في سبيله اول موج علامن بحر رحمة
ربك الخ ديگر زيارت جناب اخت ٦٦ خواهرشان كه در
ظهر الحق تفصيل داده شد قوله :

" اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايته الورقة
المباركة العليا والمشرقة من افق الامر في ايام الله مالك
الاسماء اشهد انك اقبلت الى الافق الاعلى وفزت بما لا فاء
به اكثر الوري واشهد انك حملت الشدائد والبلايا في سبيل ال
فاطر السما وكنت في الامر على شأن ما اخذتك في الله لوم
اللائعات ولا اعراض المشركات طوبى لك ولمن حضر مقامك وزار
بما ظهر من قلم الله العلى الابهى الذي حبسه الظالمون في
حصن عكا اشهد انك اسلمت الروح في الفراق بعد ما كنت
مشتعلة بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم الطلاق سحق
لقوم ما عرفوا شأنك وما شربوا زكرك ونعيمًا لمن يذكرك بما
به الله في الكتب والالواح ونيز زيارت عبد العظيم حاج

ميرزا مسيح عليهما بهاء الله :

" هو الذّاكر العليم النّور المشرق من افق سماء العطاء.....

يا مسيح عليك ذكرى وثنائي وبهائي انت سكنت في ارضى "

الخ . ونيز زيارت حرم نقطه قوله :

" البهاء المشرق من افق غرّسى الغراء والنور الظاهر اللّامع

من سماء اسعى الابهى عليك يا شجرة سدرة المنتهى والورق سنة

المباركة النّور..... نشهد ان فيك اجتمعت الآيتان قد

احيتك آية الوصال في الاولى وماتت آية الفراق في الاخرى "

الخ وديگر زيارت مريم است قوله :

" هذا زيارة التي سميت بمريم انها اشتعلت بنا رحب ربها

قبل ان يمسيها وانا سترنا شأنها في حياتها فلما ارتفعت الى

الرّفيق الاعلى كشف الله الحجاب وعرفها عباده ومن اراد ان

يزور الطّاء التي استشهدت (قرّة العين) فليزبرهم هذه

الزيارة..... اول رحمة نزلت من سحب مشيّة ربك العلى

الاعلى واول ضياء اشرق من افق البقاء واول سلام ظهر من

لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى والكلمة

العليا الخ ديگر زيارت سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء

وملا كاظم شهيد :

" اول نور اشرق من افق ظهور وجه ربكم فاطر السّماء عليكم بها

مظاهر الوفاء ومطالع الاسماء في ملكوت الانشاء اشهد ان بكم

ظهرت رايات النّصرة وارتفعت اعلام الهداية وانارت افق

الاستقامة الخ ايضا :

" هذا لوح الزيارة قد نزل من ملكوت القيوم لاسم الله الذى

سمى بالحسن اول بهاء ظهر واشرق من مشرق البقاء الخ

ايضا قوله :

" عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدى الله مالك الاسماء و

فاطر السّماء اشهد بك تزيت مدينة العبودية الخ .

ديگر زيارت حاجى عبد المجيد شهيد نيشابورى ابابديع

وسر شهيد ش آقا بزرگ بديع قوله :

" اذ اقصت ارض الخاء وتقربت اليها ووجدت نفحاتها قم

تلقاء رأس المجيد ورز بما ذكره العزيز الحميد وقل جوهر عرف

تضوع من قميص رحمة ربنا العلى الاعلى عليك يا ايها المقبل....

طوبى لك يا ابابديع ولا ينك الذى به تزلزلت اركان الجبت

وانكسر ظهر الا صنم الذين يمشرون باثواب العلام بين السلا

الانشاء..... نعيماً لك ولا ينك طوبى لكما بما فزتما

بشهادة الله في هذا اللوح وقوله :

" عليك يا فخر الشهداء ذكر الله وثنائه وثناء اهل الجبروت

وثناء اهل الملوك وثناء كل الاشياء في كل الاحيان..... قد

كتب الله على كل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء ويقول
ما تكلم به لسان الكبرياء الخ ونيز زيارت فتح اعظم :
البهاء عليك يا من اقبلت الى الوجه في يوم فيه ارتعدت اكثر
العباد الخ وزيارت ملا عليجان شهيد مازندراني :
هذه منازل للعلی الاعلی الذي استشهد في ارض الطاء
عليك ياسر الاسماء ومستسر الامر في ملكوت الاسماء الخ
ايضا قوله :
من اراد ان يزور عليا في ارض الميم الذي انفق ماله وما عنده
في سبيل الله مولی الوری فليزير ما نزل من سماء مشية الله العلی
العظيم هو المعزى من افق الاعلی اول نور ظهر وشرق ولاح
ورق من فجر المعاني عليك يا حفيف سدرة المنتهى في ملكوت
الاسماء الخ وزيارة حضرة النصير عليه بهاء الله ونوره :
اول ذكر اشرق من افق الكتاب واول نور الاح بنور الحق وتوجه
في العتاب عليك يا ايها المقبل الى الله الخ وزيارة آقا محمد
حسن :
اول سلام نطق لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء الخ
وزيارة ام الاولياء :
الذكر اللاح من افق الملكوت والنور الساطع من افق سماء
الجبروت عليك يا امتي وورقتي والناطقة بذكرى والمقبلة الى

الهي والطارفة في هوائى والتمسك بحبلى الخ ولوحى
ديگر در ذکر زيارت فصن اطهر :
جناب حاجى ميرزا ج انى الا قدس الابهى هذا حين
فيه يغتسلون الا بن امام الوجه بعد الذى فديناه في السجن
الاعظم بذلك ارتفع نجيب البكاء من اهل سراق الابهى
ونوح الذين حبسوا مع الفلام في سبيل مالك يوم المعاد فى
مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذكر ربه مالك الام يدعو
الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق
من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدى الاعداء عليك يسا
فصن الله ذكر الله وشناؤه يا اهل الارض لا تجزعوا بما
يرد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك امرتم من لدن ربكم
العزيز العلام الخ وزيارة آقا ميرزا موسى كليم :
هو الذاكر العليم يا قلى قد اتت المصيبة الكبرى والرزية
العظمى ذكر من صعد الى الاعلى والافق الابهى قل اول بهاء
ظهر وشرق طوبى لك يا اخى نعيما لك يا كليم
بما فزت باتوار القديم وزيارت والد مفضل اعظم :
اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتهما
الورقة العليا الخ وزيارة پير روحانى در درخش :
اول نور سطع ولاح من افق سماء المعانى عليك يا پير روحانى

اشهد انك اقبلت الى الله الخ ودر لوح ذكر زيارت حاج
 محمد رضا اصفهاني شهيد :
 يا قلم دع الا ذكرا متوكلا على الله المهيمن القيوم ثم اذكر من
 صعد الى الرفيق الاعلى بالوجهة الحمراء واشتعل بنيران
 المشق في مدينة العشق وقل اول نفحة فاحت من مسك
 المعاني والبيان عليك يا من انفتحت روحك في سبيل الرحمن الخ
 ودر زيارت حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني :
 يا ذبيح يذكرك مولاك بماورد عليك في هذا السبيل اشهد
 انك آمنت بالله الخ وزيارت ميرزا غلامعلي بن حاجي محمد
 اسمعيل ذبيح :
 اول نفحة تضرعت من الوحي واول نور سطع من افق الوجه
 عليك يا من فزت بايام المظلوم وما نزل فيها من سما مشية الله
 رب العالمين يا غلام نشهد انك اجبت مولى الورى اذا ارتفع
 النداء بين الارض والسما واعترفت بظهوره وسلطانه واستوانه
 على العرش ونشهد انك تركت الوطن قاصداً وطن الله ونطقت
 البر والبحر شوقاً للقائه الخ
 وامثال اين صور زيارت صادره ابهي ياهد ستور و اجاره شان
 بسيار است از آن جمله لوحى شامل زيارت جامعه كبيره برار
 كلييه شهداء في سبيل الله ميباشد قوله :

يا اسمى يا ايها الناطق بذكرى فاعلم من اراد ان يستنير
 بنور البقاء ويتشرف بزيارة احد من اهل البهاء المستقرين
 على الفلك الحمراء والمتوجهين الى الارض الاعلى ينبغي له
 ان يطهر قلبه يقول بجوهر الخضوع ومنتهى الخشوع
 يا الهى قد قصدت الذين سفكت دماؤهم في سبيلك الخ
 واز مركز عهد وميثاق در زيارتنامه ملا نصر الله شهيد شيرازى
 مورخه ۱۲ رجب ۱۳۳۸ است :
 فهجم عليه ضوارى الغلافى ليلة ليلا ورموه برصاص
 خارق للقلوب والاحشا رب انه كان آية من آياتك
 وكلمة ناطقة من كلماتك الخ وقوله :
 زيارة من استشهد في سبيل الله جناب آقا سيد مهدي يزى
 عليه بهاء الله الابهي التحية التي فاحت نفحات قدسها
 الخ ودر زيارت آقا ميرزا موسى حرف بقا الذي صعد الى الله
 عليه بهاء الله الابهي :
 هو الله النور الساطع من ملكوت الابهي تحف روضتك الفناء
 الخ وقوله :
 بايد احببى الهى در روز بيست وهشتم شعبان كه يوم
 شهادت حضرت اعلى روحى له الفداء است در نهايت روح
 وريحان و تضرع وابتهاال قصد زيارت مرقد آن نورين نيرين

(ورقاء و روح الله) نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقوم^ک که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند " و قوله :
 " باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تمهین نمایند که بالنیابه از عبدالبهاء بکمال روح وریحان در پنجم جمادی الاولی یا در بیست و هشتم شعبان یوم مقدس بروند و آن مرقد معنبر را (قبر آقا علی حیدر شیروانی) زیارت کنند و زیارت نامه بخوانند و همچنین بجهت بیست و هشتم شعبان نه نفر انتخاب کنند که از طهران بنهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم کنند و حضرت امیر جلیل معتمد الدوله منوچهرخان مرحوم را از قبل من زیارت کنند " الخ و صور زیارات متعدد از مرکز عهد ابهی در حق طلان خانم عمه ایشان که ضمن نام طلان ذکر است و نیز در حق امثال شهداء یزد و خراسان و آذربایجان و ملایر و اراک و آقا محمد نبیل اکبر فاضل قاضینی و حاجی مهـرزای محمد تقی افغان و میرزا باقر افغان و حاجی محمد اسمعیل زبیب و آقا محمد کریم عطار و آقا محمد رضا محمد آبادی و حاجی مهـرزای عبد الله سقط فروش و حاجی صدر همدانی که فرمودند روز مخصر در مرقدش جمعی بخوانند و میرزا یعقوب متحده شهبید و غیرهم بسیار است .

(زیارت کلا)

نام قریه ای بقرب شاهی مازندران که الحال عده ای از بهائیان از احفاد ملا آقا جان ولوجائی در آنجا سکونت

دارند .

(زیاتاء)

نام کوهی در اراضی مقدسه فلسطین قرب بیت المقدس . در لوح رئیس است :

" و مرة فی الزیتا " و در ضمن نام تین ثبت میباشد .

(زیارتک)

فارسی بمعانی معروف و نام قریه تابعه بشرویه خراسان ملقب در تشار این امر بنام " خیر القری " سکنه اش

بهائی و نیز قریه ای از توابع بیرجند معروف زیرک خونیک و در اوجی خطاب باهالی آنجاست قوله :

" هو المستقر علی عرش البیان انا نذکر العباد بالذکر الاعظم الذی جعله سید نذکر العالمین انه له والذی دعا الناس الی الله وهداهم الی الصراط المستقیم ان الذین اتبعوا اوامرا و سننه اولئک اهل هذا المنظر الا کبر یشهد بذلك مالک القد ولكن البیوم اکثرهم من الغافلین .

عربی بمعنی انحراف و شك و اعراضی

از حق . در لوح حکماء :

اجعلوا اقوالکم مقدسة عن الزیغ

(زَیغ)

والهوی "

زین المقربین لقب و شهرت ملازین

العابدین از اهل قصبه نجف آباد

(زَیْنُ الْمُقَرَّبِیْنَ)

اصفهان که باین نام در الواح و آثار

و خطابه‌های کثیره ابهی و مرکز عهد و میثاق و در تاریخ این امر

مذکور و شرح حالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور میباشد.

در لوحی است :

" بسم الله الامنع الرفع الا قدس الابهی شهد الله انه لا

اله الا هو وان علیاً قبل نبیل (علی محمد حضرت نقطه) عبده

وهو اوه وانتك آمنت يا زین البقاء لا تحزن عن هولاً

ای زین المقربین حق جل ذکره هتجج ملای بمثل ملای بیسان

ظاهر نغمود " الخ و در لوحی دیگر :

" طوبی لك يا زین بما ارسلت الی آثاری (الواح را بخط

نسخ زیبای خود نوشته فرستاد) قبلناه و وهبناه الی الفصن

فضلاً من لدنا علیک ان اکتب فی ایام ربک کلها آثار ربک

لینشربک ذکره فی الدیار " الخ و لذا او در تمام آیات

حیاتش الواح و آثار بخط و ورق زیبا نوشته بمؤمنین میداد

و در لوحی دیگر :

" الا عظم الا قدم کتابت بمنظر اکبر و ارد و آنچه از آیات الهیه

سؤال نموده بودید (الواح و آثار خواست که کتابت نماید)

عهد حاضر لدی الوجه ارسال میدارد آن یازین تعویق جواب

ماسألته فی الایات حفظ تغییر بوده چه که در اوائل ابتدا

در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این ایام نظر

بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت

شود بنزل فی بعض المقام بنخیر منازل فی القبل این نظریه

ظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده

و خواهد بنود در ارض سر اراده چنان بود که قواعدی در علم

الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند نظر با حزان وارد و

اشغال متواترة و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد دیگر سبب

اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر

بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود اوسؤال شود عالم

بحرفی نبوده چنانکه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند

العلم فی قبضته یقلب کیف یشاء مثلا در بعضی مقام آیات

بر حسب قواعد ظاهر باید مرتفع و یا مجرور باشد سبب نازل

شده در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از حروف نا

ومواضع آن واگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر همین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که غلّت جرّ است محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع بطراز آیات است لا نحبّ ان نذكر القافية في هذا المقام و همچنین نزدائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدّی ظاهر بالتکریر والباء والهمزة و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی بقرنیه مقام فعل لازم متعدّی و فعل متعدّی لازم میشود طویس للمعارفین و طویس لدن کان موقناً بانّ المعلوم کتھا فی قبضة قدرة ربّه العليم الخبير و همچنین فعل متعدّی رَفَعَ اَرْفَع نازل امثال آن در کتب سماویّه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین المقربین جمال مبین بین حزبین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریح قلم اعلی درجه حالتی مرتفع است و لسان عظمت درجه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراً نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع وجدال بود که واضع الفاظ حقّ است یا غیر او حال مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لا تحصی در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگر چه از قبل این مطالب مذکوره

نازل و لکن المسك کما يتكرر يتضوع و اکثری از الواح در آیامی نازل که مجال رجوع بان نشده آنچه از قلم عبید حاضر تلقا وجه جاری شده همان با طرف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع سهو شده باشد و یا زیاده و کم می رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه درین مقامات سؤال شود محبوب بوده و خوا بود اگر چه در نزد مسجون تنزیل احبّ است از رجوع بمانزل من قبل والتوجه اليه اولی و مالک العلل و نیز قوله :
 * یا زین مظلوم خود را انفاق نموده و بلا یای ارض را قبول فرموده شاید آفاق بنور اتفاق منور گردد و بطراز اتحاد مزین تاحین راعحة اتفاق و اتحاد مابین اولیاء متضوع نه تاجه رسد بغير لزال ظهورات نالایقه و امورات غیر مرضیه مشاهده شد و میشود و نیز قوله :
 * هوالمبیین القائم القیوم ان یا زین المقربین فاعلم بانّ کما ماسمعت فی هذا الامر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم و بذلک ابتلیت تحت سیوف الحسد والبغضاء ولا یعلم ذلک الله العليم الخبير و نیز قوله :
 * بسم الله الا قدس الرفع قد حضر عبد الحاضر لدی الوجه ان یا زین نحمد الله بان قدسک من شین المشرکین

قبل الله عملك في منامك * وقوله :
 * هو الله تعالى شأنه العظمة والاقتدار يا زين عليك
 بهائى و عنایتى مکتوب شما واسم کریم علیه بهائى * الخ
 ونیز از آثار خادم است قوله :
 * واما در باره کتاب و اختلاف نسخ مرقوم فرموده بودند هذا
 ما اشرق من افق البيان في الجواب يا زين آيات الله بشأنى
 نازل که احدی قادر بر ثبت آن در حین نزول نبوده و آنچه در
 عراق و ادرنه نازل اهداٌ مراجعه نشده بسا شده که عهد
 حاضر لدی العرش بقدر قوه مراعات نموده و لکن معذک در
 بعض مواقع سهوشده و آنچه کتاب استنساخ نموده اند بسیار
 مخالف بوده حال عند الناس معلوم نیست که کدام از ساحت
 اقدس مفایر قوم نازل و کدام از عدم توجه کتاب معلوم است
 که آنچه از نزد حق نازل شده حق لاریب فیہ و لکن چون
 جناب ناظر علیه بهاء الله اراده نمودند بعضی از کتب را
 طبع نمایند لذا به غضن اکبر و عبد حاضر امر نمودیم که مطابقه
 نمایند و آنچه مفایر قوم باشد معروض دارند چه که ناس اکثری
 عارف نبوده و نیستند و بر کیفیت تنزیل مطلع نه این مراعات
 بواسطه آن شده که سبب هلاکت نفوس نگردد اگر چه لایزید
 الظالمین الا خسارا و سوره هیکل در ارض سر نازل و بعد درین

ارض تجدید شد هذا ما رقم من قبل انه لهوالمجدد العليم
 الخبیر * ونیز در سؤال و جواب است :
 * سؤال آیات منزله بعضی با هم فرق دارد جواب بسیاری
 از الواح نازل شد و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله
 باطراف رفته لذا حسب الامر بملاحظه آنکه معرضین را مجال
 اعتراض نماند مگر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم
 در آن اجراء گشت و حکمت دیگر چون در قاعده جدیده بحسب
 بیان حضرت مبشر روح ماسواہ فداء قواعد بسیار وسیع ملاحظه
 شد لذا بجهت سهولت و اختصار نازل آنچه با اکثر مطابقت
 است * انتهى و زکری از زین مخصوصا ضمن نام اقدس
 ثبت میباشد . و از جمله مسمیان بنام زین العابدین مذکور
 در آثار :
 میرزا زین العابدین کاشی شاعر شباهندگ تخلص که در سجن
 طهران بقتنه سال ۱۳۰۰ هـ ق مسطور در ظهور الحق از بیم
 جان تبری کرد ولی حسب حکم شاهی فراشان و پراسسار
 زدند و درها را بشوید و بمراق کردند و در بغداد و بعد از وصول
 بمانند و بعد از صعود ابهی و مخالفت آقا جمال بروجردی با
 غضن اعظم عبد البهاء که در ضمن نام جمال بیان است او نیز
 ثبوتی نداشته فیما بین ثابتین در عهد و میثاق بی احترام بود و

در واقعه فتنه مذکوره شیخ طهرانی نیز که بعلمت اقامتش در کربلا شیخ عرب میگفتند و بمطالعه الواح کیمیا ایمان بهائی یافت تبرّی نموده سخنان ناشایسته گفت .

حرف (ژ)

کشور ژاپون در اواخر ایام میثاق مؤمن بایمان بهائی پیدا کرد و در آثار ایشان مذکور آمدند و نام :

(ژاپان)

مسترتو کوجیرای ترای رایکوموشزدکی زکریافت .

حرف (س)

در آثار باب اعظم من و حرف سین غالباً رمز از جناب ملا حسین بشروه میباشد . در بیان است قوله :

(س)

" و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بباء (باب) احدی نبود و کم کم هیاکل حروف بسطه (۹) نفوس اولیه (قصص ایمان را پوشید تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده میکنی تا امروز که چقدر مکتورشده این واحد الخ و در ضمن بیانی دیگر است :

" و آن اول ماظهرنی الله علی حرف السین ما اجبت ان اعرف نفسی نفساً بل اخذت عهداً من حروف الحی ان لا یعلموا الناس بذکر اسمی لئلا اجد فی سبیل الله من حزن و یبلسغ آیات الله الی کل نفس من یکن فی طینه العلیین لا بد ان بهتدی بهدی الله ولیکونن من المهتدین ومن لم یکن من طینه العلیین یمثل ما قد شهدت بعد ما غاب آخر شهداء الله (امام دوازدهم) کیف قد اظهروا حبهم و نسبوا انفسهم الیه و ارادوا ان یتقربوا بهم بارتفاع قبورهم و امتناع ذکرهم و علو قدرهم ولو ان من یوم محمد الی ما غاب الآخر قد قضی من عنده اولاً ما قد قضی ذلك امر الله اناکنا بککشی عالمین و ان ذایومئذ کل یفتخرون باسم الحق ولو یظهر الحق بنفسه لم یکنه من احد یمثل ما قد وجدتم کلمة الله قالوا ویقولون باننا بمحمد المهدي المؤمنون ولكن اذا اظهروا بالآیات البینات التي ثبت بها بینهم من قبل فانگری ما هم یکسبون فلما علمنا حد ذلك الخلق ما اجبنا ان یعرفنا من احد لان لا یظلم علینا او علی احد ینسب الینا قدر خردل حتی قضی ما قضی و ظم راسم الله بما ظهر فاناً کل مبتلون و ان بعد ما قد ظهر قدرت بان اصیرن فیما نزل علی لان کان لا حزن فی سبیلی حتی قد رضیت علی ذلك الجبل (کوه ماکو) الذی

لم يكن فيه من يخلق باب حصنه وكلاب يحرسون عند الباب
حتى لم يؤذ احد في سبيلي وكان الكل في ايام الله ساكنون
ونيز در ضمن نام صحيفه از صحيفه العدل منقول است .

و در آثار ابهي حرف س رمز از شيخ سلمان پيك معروف
آنحضرت ميباشد از آن جمله در لوحی است قوله الاعلى :

" همين سؤال را در سنين قبل نفسی از مشرك بالله نموده و
جوابی بخط خود نوشته نزد حرف سين است " الخ مراد
جوابی است که ميرزا يحيی ازل در تبیین شعر شيخ سعدي
نموده نزد شيخ سلمان بعينه موجود ميباشد . ونيز در خطابی
بفتح اعظم است :

" قد ارسلنا اليك بيد السنين كتاباً كريماً " که در ضمن " فتح "
ثبت ميباشد ونيز در عده كثير از الواح و آثار حرف س رمز
سمنان و قصبه سنگسر ونيز " س " و " سر " رمز سيسان قرار
گرفت که شرح اوضاع و احوال همه بتفصيل در ظهور الحقی
ثبت گردید .

در عرف عربي معرب ساده فارسی بمعنی

(سازج) خالص و بسيط و سليم النية . و سداجة

بمعنی بساطة استعمال کنند و در آثار

و الواح بسیار مذکور است . در کلمات مکنونه :

" ای سازج هوی " و در لوحی است :

" از کدورات عوالم ملكيه سازج و منیر گردانید " و در ضمن
نام اسم خطاب به منیر کاشی مسطور است :

" یا سازج الروح " و در ضمن نام آسبه زکرساز جیه
است .

نام شهر معروف مرکز حکومت مازندران

(ساری) که در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت

گردید و از بهائیان نامی آنجا

آقا شيخ هادی که بواسطه ملا علیجان ماه فروزی (شهید)
ایمان آورد از طبقه علماء و عرفاء و متفکذین بود و در روز شهادت
شهید مذکور بخانه وی نیز تاختند و برخی از ملاها تکفیرش
کردند و فاتش بسال ۱۳۱۶ هـ ق در همان شهر واقع
گردید دیگر :

میرزا عنایت علی آبادی شهر ساکن آن بلد که در تاریخ
آورده شد دیگر غلامحسین خان شاپور مقتدر السلطان
کرمانی که بواسطه او هدایت گردید دیگر درویشی بنام
کر بلائی یوسف کرمانی الاصل با شهرت حق مطلق که در همان
شهر وفات یافت دیگر : طبیبی بنام شاهزاده حکیم طبیب
بسیار معروف بلد بود و جسدش در باغش مدفون گشت و چون

باغ را اخلافتش فروختند زنی که خریده بود جسد را از زیر خاک بیرون آورده افنا نمود . و شرح احوال :
 میرزا علی اکبر حافظ الصحه واسکسی علی آبادی که بواسطه
 دکتر محمد خان تفریسی در ساری بهائی شده نزدش تحصیل
 طب نمود و خواهرش را ازدواج کرد و خانواده دوستدار از او
 باقیماند و تقریباً در سال ۱۳۱۳ در ساری وفات یافت دیگر
 میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فضل الله سنگ
 و میرزا فتح الله حمزه و آقاسید حسین حاجی مقدسی و آقا
 سید مرتضی حافظ الصحه و سردار جلیل گلبادی و مجید
 الاطباء و غیرهم در تاریخ ثبت است و از حافظ الصحه آقا
 سید آقا بزرگ و خاندان حافظی و از آقاسید حسین خواهر
 زادگانش و از مجد پسرش باقی ماند .

(سَاعَة) در عرف عربی و عرف فارسی آتی که
 بآن اوقات شناخته میگردد . ساعات
 ساعتها جمع . در کتاب اقدس راسته
 " بالساعات والمشاهص التي منها تحدت الاوقات "
 در خطابی از مرکز عهد و پیمان است
 (سَاعِير) قوله :

" در خصوص ساعیر مرقوم نموده بودید

ساعیر محلی است در جهت ناصرة در جلیل واقع *
 سامخان ارمنی سرتیپ فوج مسیحی
 (سام) بأمور هدف کردن هیكل نقطه در
 تبریز شد که بتصریح در تاریخ التواریخ
 در آنجا به هدف منظور و او در شهید تمام شد و اوقات باران
 یافت .

داستان سامری در سوره طه از آن
 بعنوان مؤسس فتنه مبتدعه گوساله
 پرستی بنی اسرائیل در ایام موسی
 بنوعی عجیب الظاهر مذکور و مشهور است قوله :

* واضلهم السامری و لکنّا حطّنا اوزاراً من زينة القوم
 فقد فناها فکذلک القی السامری فاخرج لهم عجلًا جسدًا له
 خوار فقالوا هذا الهکم واله موسی قال فما خطبک یا
 سامری قال بصرت بعالم تبصروا به فقبضت قبضةً من اثر الترسوا
 فنبذتها وکذلک سؤلت لی نفسی قال فاذهب فانّ لك فر
 الحیوة الدنیا ان تقول لا مساس وانّ لك موعداً لن تخلفه *
 وچنانچه معلوم است آن فتنه که اصلاً در تورات مسطوری
 و دائر فیما بین هارون و بنی اسرائیل مذکور میباشد در قرآ
 بشخصی با عنوان سامری نسبت یافت و تفصیلی در اسرار الآث